

## سیر تحول سیاست آمریکا

### کتاب دوم

### اکتبر سورپرایز

### فصل پنجم

## ناگفته ها درباره معامله بر سر گروگانهای آمریکائی یا شکل گیری خمینیسیم - ریگانیسیم

### ناگفته ها درباره معامله بر سر گروگانهای آمریکائی یا شکل گیری خمینیسیم - ریگانیسیم

بنازگی مجله پلی بوی Playboy مقاله مفصلی انتشار داده است. با عکسی از خمینی و ریگان در حال دست دادن و با عنوان "ریگانیسیم و خمینیسیم". در این مقاله نوشته است که وقتی در روزهای اول خروج از ایران، بنی صدر درباره رابطه پنهانی این دو دستگاه می گفت، تعبیر به این می شد که بر کنار شده است و ...، و از روی عصبانیت می گوید اما وقتی ریچارد آلن پذیرفت که در ۱۹۸۰ با فرستاده خمینی درباره به تاخیر انداختن آزادی گروگانها گفتگو کرده است و اسرائیل اعتراف کرد که در ۱۹۸۱ به ایران اسلحه فروخته است، همه دانستند که او راست می گفته است و حالا سخن او اعتبار دارد.

و در همین مقاله نامه ای از کارتر نقل کرده است حاکی از اینکه:

در تابستان ۱۹۸۰، گزارشهایی به من رسیدند مبنی بر اینکه همکاران ریگان در مبارزات انتخاباتی، با کسانی در درون رژیم خمینی تماس گرفته اند تا آزادی گروگانها را تا بعد از انتخابات ریاست جمهوری به تاخیر بیاورند. بنی صدر رئیس جمهوری سابق ایران نیز در چند مصاحبه این تماسها را عنوان کرده است. من در صدد نشدم واقعیت مسلم داشتن این امر را تحقیق کنم و آن را به تاریخ بازگذاشته ام.

در مصاحبه ها که در این باره بعد از این تاریخ بعمل آورده ام، این انتقاد را از آقای کارتر بعمل آورده ام که وی از جانب ملتی انتخاب شده بود تا نگذارد آمریکا دو دستگاه رسمی و غیر رسمی داشته باشد. بر او بود که این امر را موضوع تحقیق قرار می داد. او که مسئول بود بیشتر از تاریخ وظیفه داشت واقعیت داشتن و یا نداشتن این امر را پی بگیرد. اگر این کار را هم نمی کرد، دست کم بر او بود که بگوید اینگونه گزارشها را دریافت داشته است. و اگر در همان تابستان ۱۹۸۰ می گفت اینگونه گزارشها به او رسیده اند، ما براحتی می توانستیم مانع از آن شویم که کار حل مشکل گروگانها بدست گروه بهشتی و رفسنجانی و ... بیفتد. ای بسا جنگی پیش نمی آمد و اگر پیش می آمد، در همان هفته های اول پایان می یافت. ای بسا ریگانیسیم و خمینیسیم در پیوند با یکدیگر شکل نمی گرفتند. آیا امروز که ۸ سال از جنگ ایران و عراق گذشته و اینهمه مرگ و ویرانی به

بار آورده است، امروز که ... آقای کارتر از خود می پرسد اگر مردم امریکا را همان زمان در جریان فعل و انفعال ها می گذاشت، ای بسا چهره جهان حالا دیگر بود؟ در زندگانی بشر لحظه هائی هستند که در آنها، بیان حقایق، جهان را از رفتن به کام قهر و ویرانی باز می دارد.

با وجود این خواننده حق دارد بگوید من خود نیز چرا تمامی حقیقت را در همان زمان که از آنها آگاه شده ام باز نگفته ام؟ پاسخ این است که حقیقت را همان وقت که از آن آگاه شده ام، به اشاره یا تصریح گفته ام. اما اقداماتی بر اساس آنها انجام داده ام که آنها را به سه دلیل بتمامه گزارش نکرده ام. آن سه دلیل که سبب شده اند پاره ای از حقایق را بتدریج و قسمت به قسمت بگویم، هنوز نیز نمی توانم بازگو کنم. به وقت خود، خواهم گفت. و به یاد خوانندگان می آورم که از امور یکجا نیز با خبر نشده ام و نمی توانسته ام یکجا حرف بزنم. بتدریج که آگاه می شدم، با توجه به آن سه دلیل با مردم و افکار عمومی جهان در میان می گذاشتم. بنابراین اموری را که در زیر می خوانید، به اشاره یا صراحت در کارنامه عنوان کرده ام. آن اشاره ها در نامه ها به آقای خمینی و یا در گفتگوها با وی صراحت پیدا کرده اند.

### اولین تماسها که ما از آنها مطلع شده ایم، در ماه اوت ۱۹۸۰، برقرار شده اند

بنا بر اطلاعات آن روز و اطلاعاتی که بتازگی از ایران تحصیل شده اند، نخستین تماسها در ماه اوت ۱۹۸۰ برقرار شده اند. در پرتو این اطلاعات، در جلد های ۱ و ۲ «روزها بر رئیس جمهوری چگونه می گذرد؟»، نظر کنید، اشاره ها، صراحت پیدا می کنند و ربط امور به یکدیگر پیدا می شوند:

\* در کارنامه روز ۲۷ مرداد ۱۳۵۹ - ۱۸ اوت ۱۹۸۰ (ج ۱ ص ۱۸۸) گزارش کرده ام:

« شب در محل دفتر هماهنگی مردم، بزرگ داشت مدرس را برگزار می کردند. میز گرد بود و احمدآقا فرزند امام هم به آنجا آمد و به اتفاق پیش مهدوی کنی رفتیم. مسائلی مطرح شدند که مهمترین آن اشاره به گروهگانه بود که مطالبی گفته شد و جزئیات آن را به بعد می گذارم تا در موقع خود بازگو کنم.»

بهنگام خروج از ایران گفتگوهای آن جلسه را بازگو کرده ام: در آن ایام حزب جمهوری اسلامی توانسته بود از طریق آقای خمینی، رجائی را بعنوان نخست وزیر تحمیل کند. در آن جلسه، بهشتی از من خواست نامه ای بنویسم و امضاء کنم که اگر آنها مشکل گروهگانه را حل کردند، بعد از حل، من حق هیچگونه انتقادی نداشته باشم. به او گفتم اگر مشکل را موافق همان پیشنهادها حل کنید که در سناریو بر سر آن با کارتر توافق شده است، جا برای انتقاد نمی ماند. تنها کاری که می توان کرد، تحسین است. پس شما هم نامه ای امضا کنید که از آن پیشنهادها بیرون نمی روید و مشکل را بر وفق مصلحت حل می کنید، تا ببینید شما را تحسین نیز می کنند یا نه. من وطن خود را دوست دارم و بنا ندارم از "گروهگانه مثل یک آتو" بر ضد شما استفاده کنم. البته او این نامه را ننوشت و من نیز نامه دلخواه او را ننوشتیم! چرا در این گفتگو من این موضوع را گرفتیم؟ زیرا اطلاعاتی بدست آورده بودم و در نامه به رئیس مجلس اشاره کرده بودم:

\* در ۲۷ ژوئیه ۱۹۸۰ (۶ مرداد ۱۳۵۹) در نامه ای به رفسنجانی رئیس مجلس، نوشته بودم:

« عده ای می خواهند کودتای ۲۸ مرداد را تکرار کنند.»

اشاره است به اینکه آن بار شاه سابق و همدستان او با حزب جمهوریخواه امریکا که بر سر کار بود، همدست شد و بر ضد مصدق کودتا کردند و این بار عده ای با همان حزب همدست شدند و می خواهند بر ضد بنی صدر کودتا کنند. در واقع آن زمان و هنوز نیز بر این نظر بودم که بردن شاه سابق به امریکا و گروهگانهگیری، طرحی بود که جماعتی کیسینجر و راکفلر و ... تهیه کرده و به اجرا گذاشته بودند. و نیز اطلاعاتی به شرح زیر از برقراری رابطه میان آنها و رهبری حزب جمهوری اسلامی حکایت می کردند:

\* در کارنامه ۲ سپتامبر ۱۹۸۰ (۱۲ شهریور ۱۳۵۹ - جلد ۲ ص ۵۲) گزارش کرده ام:

« صبح ساعت ۸، سفیر آلمان آمد و چند مسئله داشت ... و دست آخر نیز مسئله گروهگانه را طرح کرد و متنی را که امریکا به او داده بود، به من داد که آماده اند شرائطی را بپذیرند و گفتگو چه از طریق رسمی و چه از طریق غیر رسمی را خواهانند»

و در کارنامه ۱۶ سپتامبر ۱۹۸۰ (۲۵ شهریور ۱۳۵۹ - ج ۲ - ص ۱۰۱) گزار کرده ام:

« بعد سفیر سوئیس آمد. یادداشتی از دولت امریکا آورده بود. گفتیم آن را ترجمه کنید و برای امام و مجلس بفرستید. بعد احمد آقا فرزند امام آمد. با او هم در باره مسائل مختلفی گفتگو کردیم و رفت. امید که دنباله داشته باشد»

پیش از اینکه به اشاره " امید به دنباله داشته باشد"، بپردازم، مواد پیشنهادهای کارتر را که توسط دو سفیر داده بود به نقل از خیانت به امید (ص ۱۵۵) می آورم:

۱- امریکا آماده است قطعات یدکی اسلحه را به ایران بدهد.

۲- وسائل استرداد اموال شاه سابق و سران رژیمش را فراهم کند.

۳- نسبت به گذشته سیاست امریکا در ایران اظهار تأسف کند و رسیدگی به اعمال و سیاستهای امریکا در زمان شاه را بپذیرد و با چنین تحقیقی همکاری کند.

۴- بدیهی است که اگر بهشتی و موثلفانش بنا داشتند بر اساس این شرایط، مساله گروگانها را با حکومت کارتر حل کنند، کاری شایسته بود و نیازی هم به گرفتن تعهد نامه از بنی صدر نداشتند. پس مسلم است که فکر دیگری در سر داشتند و از راه دیگری و با شرایط متفاوتی می خواستند مشکل را حل کنند. و به این دلیل نیازمند اخذ تعهد نامه از رئیس جمهوری بودند. فراموش نباید کرد که طبق قانون اساسی هر موافقت نامه ای را باید رئیس جمهوری یا نماینده او امضاء کند. موافقتنامه الجزیره، سندی گویا است که راه حلی دیگر را در سر داشتند و وقتی متوجه شدند رئیس جمهوری آن را امضا نخواهد کرد و افتضاحی جهانگیر ببار خواهد آمد، بدان نام "بیانیه" دادند و بدون اطلاع او، کار را تمام کردند. به این امر باز خواهیم گشت.

اما در ۱۵ سپتامبر (۲۴ شهریور) بنی صدر می دانست که میان گروه ریگان و رهبران حزب جمهوری تماس برقرار شده است. در کارنامه همان روز (ج ۲ ص ۹۵) گزارش کرده است که:

« امروز صبح، ابتدا یک گزارش درباره سیستان و بلوچستان، یک گزارش مفصل و خواندنی درباره شکار آدم توسط امریکائیان خواندم. بیانگر بعضی اطلاعات بود که قبلاً ما داشتیم و نشان می داد که خیالات زیادی درباره ایران دارند و نکته جالب اینکه، به اصطلاح، کار با مرا غیر ممکن دانسته بودند و من نیز از ابتدا می دانستم که برنامه آنها برداشتن من از میان است.»

اصطلاح "شکار آدم" و نیز " کار با مرا غیرممکن دانسته بودند"، اشاره صریحی است درباره ارتباطهایی که برقرار می شدند. من در همان زمان مطلع شده بودم که کارتر یک گروه ۲۰۰۰ نفری را از سیا و دیگر دستگاههای اطلاعاتی امریکا، تصفیه کرده است و این گروه برای ریگان کار می کنند. همین گروه بودند که توطئه گروگانگیری را مورد بهره برداری قرار می دادند و همینها بودند که با بهشتی و موثلفانش ارتباط برقرار کرده بودند. حالا همه می دانند که این گروه با اخذ اطلاعات از دستگاه کارتر مانع می شدند او در حل مشکل موفق شود. اما من در ایران بودم و به تکرار می گفتم که در امریکا حکومتی نامرئی وجود دارد که هر بار مشکل گروگانها به حل شدن نزدیک می شود، گره ای در کار می اندازند و کار را خراب می کند. در خیانت به امید نیز با تاکید تمام از این ۲۰۰۰ نفر و فعالیتهای آنها سخن گفته ام: (۸ اوت ۱۹۸۱ - ص ۱۵۶ کتاب)

« در این وقت بما خبری می رسد دائر بر اینکه ۲۰۰۰ تن از کسانی که بعد از ماجرای واترگیت و دیگر افتضاحها، از سیا و ... تصفیه می شوند، برای ریگان کار می کنند و آنها تحریک حساب شده ای برای برانگیختن عکس العملهای مورد نظر، بعمل می آورند.»

بدیهی است که وقتی بعد از رفتن سفیر سوئیس، احمد خمینی نزد من آمد، این گزارش را با او در میان گذاشتم. در گزارش به صراحت ذکر شده بود که با رهبری حزب جمهوری و بخصوص با شخص بهشتی، سازشها بعمل آمده اند و بهشتی نخواهد گذاشت مساله گروگانها پیش از انتخابات ریاست جمهوری امریکا حل شود. احمد خمینی به من اطمینان داد که "موضوع را گرفته است" و آن را به امام حالی خواهد کرد و امام نخواهد گذاشت بهشتی به مقصود برسد. پس " امید که دنباله پیدا کند" اشاره به این گفتگو و اطمینانی است که احمد خمینی به من داد.

در واقع نیز از فردای آن روز، بمدت دو هفته "پرونده گروگانگیری" در مجلس و خارج آن به جریان افتاد و مشکل با سرعت کافی روی به حل شدن نهاد. اما:

**دو هفته ای که در آن، همه انتظارها وارونه شدند**

هفته اول جنگ که به پایان رسید، بر ما و دشمن واضح گشت که ایران نه در یک هفته و نه هیچگاه توسط ارتش عراق از پا در نمی آید. روز ۲۸ سپتامبر (۷ مهر ۱۳۵۹)، یاسر عرفات نزد بنی صدر رفت. در کارنامه این روز، گزارش کرده ام: (ج ۲ ص ۱۵۶)

« بعد یاسر عرفات آمد. برای این که با هم نهار بخوریم و خداحافظی کند. او گفت من پیشنهاد می کنم شما آتش بس را با قید عقب نشینی نیروهای عراقی به مرزهای خود را بپذیرید و الا هر آن ممکن است قدرتهای دنیا وارد عمل بشوند ... من در مقابل پیشنهاد او، پیشنهادی عرضه کردم که در شورای دفاع هم طرح کردم و برای امام نیز فرستادم و وقتی موافقت او جلب شد و به اجرا درآمد، آن را با خوانندگان در میان خواهیم گذاشت.»

و در ص ۱۵۹ مضمون کلی پیشنهاد متقابل را باز گفته ام:

« من پاسخی را که به یاسر عرفات داده بودم به او دادم و گفتیم از نظر ما هیچکدام از این دو حرف، معنی نمی دهد. تا وقتی خاک ایران از سرباز صدام خالی نشود و دخائهای آن دولت در امور ما قطع نشود، آتش بس نخواهد بود.»

اما در گزارشی که برای آقای خمینی فرستادم تاکید کردم که:

ما باید فشار را به حداکثر برسانیم و با دو شرط، جنگ را به صلح بدل کنیم. این کار سه فایده مسلم برای ایران دارد: ۱- حتی در جنگ، معنویت انقلاب ایران، همان معنویتی که گل را بر گلوله پیروز کرد، پیروز می شود. با این صلح که پیروزی از آن معنویت است، اندیشه راهنما و روشهای انقلاب ایران، مثل موج به سرتاسر جهان گسترش می یابد و ۲- نیروهای مسلح ما، بخصوص ارتش، بمعنای واقعی کلمه، ارتش پیروزی است که ملی شده است و ۳- امکانات اقتصادی و نظامی ما محفوظ می ماند و به جای صدام، ایران قدرت منطقه می شود. می تواند حافظ صلح بگردد و خلایقی باقی نگذارد که دو قدرت روس و امریکا بر سر پر کردن آن، بر یکدیگر سبقت بگیرند.

غافل از اینکه دادن خبر ناامیدی عراق از تحصیل پیروزی، آقای خمینی و ملاتاریا را سخت نگران می کند. بطوریکه بعد دانستیم، نگرانیهای او، پیشاپیش، او را بر آن داشته بود صادق طباطبائی را به آلمان بفرستد و مامور تماس با دستگاه کارتر بکند.

## ارتباط با هر دو دستگاه ریگان و کارتر

تا این زمان، این مدارک در اختیار ما قرار گرفته بودند:

۱- نوار گفتگوهای بهشتی با نزدیکانش، در این نوار، بهشتی گفته بود: « از گروگانها باید بمنزله آتو بر ضد بنی صدر استفاده کرد.»

۲- نوار حسن آیت، یکی دیگر از اعضای شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی، وی گفته بود: طرح دیگری بر ضد بنی صدر تهیه کرده ایم که دیگر مثل دانشگاه نمی تواند از آن جان سالم بدر ببرد.

۳- گزارشی که حکایت می کرد بهشتی و موثلفان او را "شکار" کرده اند و اطرافیان ریگان با او معامله کرده اند.

۴- سرلشکر باقری، فرمانده وقت نیروی هوایی، همراه جوانی که فرزند یکی از درباریان سابق بود، نامه ای از دختر علم، وزیر دربار شاه سابق آورده بود که پیشنهاد می کرد اسناد عضویت بهشتی را در سیا به ما بفروشد. باقری به من گفت فرزندش با فرزند یک سناتور آمریکائی ازدواج کرده است و از طریق او مطلع شده است که با روحانیان حاکم معامله ای انجام گرفته است. البته اگر بهشتی با سیا ارتباط پیدا کرده بود، بناگزی در زمان ریاست بوش بر این سازمان بوده است. سرلشکر باقری گفت حاضر است به خارج برود و اطلاعات صحیح در این باره ها را گردآورد و برای من بفرستد. من موضوع را با آقای خمینی در میان گذاشتم و او نیز با این سفر موافقت کرد. اما او را در ۱۹ شهریور ۱۳۵۹ - ۱۰ سپتامبر ۱۹۸۰، بدستور آقای خمینی، در فرودگاه توقیف کردند.

۵- امریکائیان با یکی از خویشان آقای خمینی در اروپا تماس گرفته و پیشنهاد کرده بودند، معامله بکنند و او به من گزارش کرد و تاکید کرد که اگر شما حاضر نشوید، با دار و دسته بهشتی کار را تمام خواهند کرد. نام این شخص را فعلاً نمی توانم بگویم.

۶- صادق طباطبائی در ۱۹ اکتبر ۱۹۸۰ (۱۸ مهر ۵۹) نزد من آمد و اطلاع داد که در ۱۰ سپتامبر به دستور آقای خمینی از طریق سفیر آلمان با امریکا تماس گرفته است. به آلمان رفته است و در آنجا، با کریستوفر، معاون وزارت خارجه امریکا، درباره حل مشکل گروگانها مذاکره کرده است. بدینسان فرستادن طباطبائی (سه روز بعد از اولین دعوت من از مردم تهران برای شنیدن حقایق که بلحاظ پرهیز از برخورد رویارو با خمینی در گفتن آنها به اشاره اکتفا کردم.) به آلمان، یک هفته بعد از آمدن سفیر آلمان نزد من و تسلیم پیشنهادهای کارتر و سه روز بعد از سخنان من در میدان شهدای ۱۷ شهریور بوده است. شگفتی من به نهایت شد. زیرا سفیر آلمان پیشنهادهای کارتر را نزد من می آورد و من آنها را نزد آقای خمینی می فرستم و به او اطلاع می دهم تماسهایی میان گروه ریگان با گروه بهشتی برقرار شده است و ... و مردم را دعوت می کنم بیایند و حقایق را بشوند و به اصرار

او از تصریح چشم می پوشم و او بجای آنکه پیشنهادها را مبنای حل مشکل قرار بدهد و از طریق رسمی و قانونی مشکل را حل کند، بدون اطلاع رئیس جمهوری و حکومت و وزارت خارجه، کسی را به آلمان می فرستد تا با امریکا مذاکره کند؟! واکنش اولم این بود که خواسته است نه بنی صدر از راه رسمی حل کند و نه بهشتی از راه معامله با ریگان!

اما چرا مشکل از این راه حل نمی شود؟ زیرا: با آنکه بنوشته گاری سیک (All Fall Down ص ۳۱۱) طباطبائی در حضور گنشر، وزیر خارجه آلمان، به کریستوفر می گوید از موضوع تنها ۳ نفر در ایران اطلاع دارند و باید فوق سری تلقی کنید، کارتر متوجه منظور خمینی نمی شود. در واقع وقتی تنها ۳ نفر از موضوع اطلاع دارند، یعنی رفسنجانی و احمد خمینی و طباطبائی، پس باید کارتر بفهمد موضوع را بطور مستقیم باید با شخص خمینی حل کند. اما کارتر معنی حرف را در نمی یابد و از نو، در تاریخ ۱۵ سپتامبر، توسط سفیر سوئیس پیشنهادهای خود را برای رئیس جمهوری ایران می فرستد. پس از اینکه پیشنهادها را برای او می فرستم، خمینی بار دیگر و باز توسط طباطبائی با دستگاه کارتر تماس می گیرد. مسلم است که می خواهد به کارتر بفهماند فقط با او باید معامله کند و او را صاحب اختیار کشور بشناسد! و باز کارتر درک معنی نمی کند. اگر کارتر با شخص خمینی و از همان مجرا گفتگو را پی گرفته بود، چه بسا در همان ماه سپتامبر، مشکل حل شده بود!

بهررو، در ۱۲ سپتامبر (۲۱ شهریور ۱۳۵۹)، خمینی ۴ شرط را برای حل مشکل گروگانها عنوان کرد. خود وی گفته بود حل مشکل در عهده مجلس است و این شخص او بود که "حکم" خود را زیر پا می گذاشت. چرا چنین کرد؟ مشاوران من، روی پیشنهاد کارتر کار کرده بودند و ۵ شرط را پیشنهاد کرده بودند. چرا او بجای اینکه موافقت کند بر اساس این پیشنهاد مشکل حل شود، بر اساس ۴ شرطی که بسود امریکائی ها بود و خود آنها به طباطبائی داده بودند، خواستار حل مشکل می شد؟ گاری سیک نوشته است طباطبائی گفته است خمینی می ترسیده است بمیرد. می خواسته است تا زنده است و پیش از انتخابات ریاست جمهوری امریکا، مشکل گروگانها حل بشود. اما در این زمان، آقای خمینی بیمارستان را ترک گفته بود. ترس از مرگ راست نبود. ترس واقعی او یکی از جنگ و سرانجام آن و دیگری از استقرار نیافتن "حاکمیت روحانیت" بود. در واقع، عراق کم و بیش جنگ را شروع کرده بود و ما هر روز انتظار حمله عمومی ارتش عراق را داشتیم و او می دانست ارتش ایران تلاشی بود و بنا بر بر آورد فرماندهان ارتش، ایران ۴ روز بیشتر نمی توانست مقاومت کند. بنابراین با اینگونه حل مشکل می خواست به دو هدف برسد:

- ۱- امریکا بپذیرد که صاحب اختیار ایران او است و همواره مراجعات به شخص او باشد و
  - ۲- جنگ کم و بیش شروع شده بود. او می خواست امریکا سودی در این جنگ نداشته باشد و عراق از دنبال کردن جنگ منصرف بشود. و اینهمه بدست او انجام بگیرد. اگر این دو دلیل وجود نداشت، او چرا باید از پیشنهاد خود کارتر که به مراتب بهتر از ۴ شرط کذائی بود، چشم می پوشید؟
- اما، میان اظهار این "۴ شرط" در ۱۲ سپتامبر و تصویب آنها توسط مجلس در ۴ نوامبر - ۱۳ آبان، یک ماه و نیم فاصله وجود دارد. این فاصله طولانی از چه رو بود؟
- تا هفته اول بعد از جنگ، به شرحی که آمد، کار حل مشکل گروگانها با شتاب لازم پیگیری می شد، وقتی هفته اول جنگ را پشت سر گذاشتیم و بخصوص از همان روز که پیشنهاد یاسر عرفات و پیشنهاد متقابل خود را برای آقای خمینی فرستادم و او و رهبران حزب جمهوری اسلامی مطمئن شدند عراق در جنگ پیروزی بدست نمی آورد، رفتارشان تغییر کرد.

## دنباله گفتگوها را با دستگاه کارتر رها می کنند و با دستگاه ریگان معامله می کنند

درست چهار روز بعد از آن که پیشنهاد یاسر عرفات را در کارنامه منتشر کردم و با پیشنهادهای متقابل خود برای خمینی فرستادم، در مجلس و روزنامه جمهوری اسلامی، رهبری حزب جمهوری اسلامی شروع کرد به حمله کردن به سازشکاری با متجاوز و مخالفت کردن با خاتمه جنگ! شگفت اینکه اینها در روزهای اول که از شکست و سقوط می ترسیدند، موافق قبول آتش بس بدون دو شرط بالا بودند. در کارنامه ۲ اکتبر (۱۱ مهر ۱۳۵۹ ج ۲ ص ۱۷۱) نوشته ام:

« بعد به مناسبت اظهار این قاطعیت، گفته شد یکی از مسئولین چون فکر کرده است بهتر است از هم اکنون تبلیغاتی راه بیاندازند تا اگر کاری نمی کنند، لاقط قهرمان قاطعیت بشوند. با مسئولان رادیو - تلویزیون جمع آمده اند که ما باید طوری اخبار را تنظیم و تفسیر کنیم که معلوم بشود یک جناحی خواهان سازشکاری با عراق است و یک جناحی مخالف سازشکاری. و خلاصه جوری وانمود کنیم که آن جناح خواهان سازشکاری، رئیس جمهوری است ...

... معلوم نیست در جنگ معنای سازشکاری و قاطعیت چیست؟ آنها که قاطعند، می‌جنگند تا پیروز بشوند و آنها که سازشکارند، وقتی سخت شد می‌گویند خوبست آتش بس را بپذیریم. و اتفاقاً این تمایل به سازشکاری هم از سوی همان گروهها و اشخاص اظهار شد و من در آن موقع نپذیرفتم. حالا ناگهان می‌خواهند خود را قهرمان سازش ناپذیری بگردانند. اما از پیشنهاد متقابل من برای پایان جنگ و اصرارم بر خاتمه دادن سریع به آن، تنها خمینی و فرزندش مطلع بودند. سوء ظن پیدا کردم و از خود پرسیدم چطور رهبری حزب جمهوری از آن آگاه شده است؟ بعدها، وقتی راه مهاجرت برای افشای پیوند ریگانسیم با خمینسیم را در پیش گرفتیم، احمد خمینی گفت با رفسنجانی همکاری تنگاتنگ داشته و همه چیز را به او می‌گفته است!

بهر رو، در ۱۳ اکتبر ۱۹۸۰ (۱۲ مهر ۱۳۵۹) سفیر پاکستان پیام ضیاءالحق، رئیس جمهور پاکستان، را به من داد. بنابراین پیام، عراق با تخلیه خاک ایران و آتش بس موافقت کرده بود. اما اول آتش بس و بعد تخلیه خاک ایران و گفته بود عراق قرارداد ۱۹۷۵ را قبول ندارد. معنای این پیام آن بود که جنگ ادامه می‌یابد. در همین زمان به من اطلاع داده شد که امریکا توسط آواکسها و قمرهای مصنوعی خود اطلاعات می‌گیرد و در اختیار عراق می‌گذارد. بار دیگر ترس از بدفرجام شدن جنگ و شکست ایران افزایش یافت. در ۱۳ مهر - ۴ اکتبر ۱۹۸۰، شورایعالی قضائی (بهشتی و موسوی اردبیلی و سه عضو دیگر) در ستاد ارتش نزد من آمدند و گفتند ما با تمام قوا از شما حمایت می‌کنیم و اختلافها را هر چه بود، بدست فراموشی می‌سپاریم. در ۱۷ اکتبر من سفیر سوئیس را احضار کردم و از طریق او نسبت به دادن اطلاعات به عراق به امریکا اعتراض کردم.

صادق طباطبائی که از سفر آلمان آمده بود، در ۹ اکتبر، نزد من آمد و "گزارش" ماموریتی را که آقای خمینی به او داده بود، به من داد. در همین روز سفیر سوئیس پاسخ امریکا را آورد: خیر ما به عراق اطلاعات نمی‌دهیم. سفیر از قول امریکا می‌گفت روسها این اطلاعات را به عراق می‌دهند. بعد از سفیر سوئیس، سفیر ترکیه آمد. هر دو سفیر از قول کارتر اطمینان می‌دادند که امریکا به عراق کمک نخواهد کرد تا ایران را شکست بدهد. زیرا کارتر می‌داند که خطر روسیه جدی است. اگر مشکل گروگانها بلادرنگ حل شود، اسلحه و قطعات یدکی و مهمات نیز در اختیار ایران خواهد گذاشت. در همین روز، احمد خمینی نزد من آمد و من گفته‌های دو سفیر را توسط او به خمینی اطلاع دادم. با آنکه سوء ظن پیدا کرده بودم، باورم نبود که خمینی پایان موفقیت آمیز جنگ و حل مشکل گروگانها را بدست رئیس جمهوری، برای خود غیر قابل تحمل می‌داند. باری، از ۱۰ اکتبر بعد که از پاسخ کارتر مطمئن شد که شکستی در کار نخواهد بود، رفتار او بطور قاطع تغییر کرد:

### خمینی جانب بنی صدر را رها می‌کند

نخست باید دانست که نه خمینی و نه بهشتی و موثلفانش، نمی‌توانستند صبر کنند و مشکل را با رئیس جمهوری حل کنند که بعد از انتخابات نوامبر ۱۹۸۰، روی کار می‌آمد. زیرا در آن صورت ناگزیر باید موافقتی میان دو دولت می‌شد و البته نمی‌توانستند از آن برای برنامه شان که حذف بنی صدر بود، استفاده کنند. گذشته از اینکه، ریگان در آن روزها، آمادگی مبادله اسلحه با این گروهها را نداشت و احتمال می‌رفت راه حل را در آن ببیند که با کمک به عراق، فشار به ایران را افزایش بدهد. اگر کارتر این واقعیتها را می‌دانست، می‌توانست بموقع مشکل را حل کند.

بهر رو، پیش از ۱۰ اکتبر ۱۹۸۰، بخصوص در هفته اول و دوم جنگ، شدت فشار می‌آوردم، سیاست خارجی و سیاست تبلیغاتی با سیاست جنگی هماهنگ بشود. پیش از ۱۰ اکتبر، دقیق بخواهید، بلافاصله بعد از رسیدن پیام ضیاءالحق، از خمینی خواستم و او موافقت کرد متنی ۴ ماده‌ای را امضاء کند: ۱- فرماندهی کل قوا تنها مقامی است که امور مربوط به نیروهای مسلح باید از طریق او حل و فصل بشوند و تعدد مراکز تصمیم‌گیری بهیچ رو پذیرفته نیست و ۲- سیاست خارجی کشور باید توسط شورایعالی دفاع تعیین گردد و ۳- سیاست تبلیغاتی که به جنگ راجع می‌شود را شورایعالی دفاع معین می‌کند و ۴- بنیادهای دیگر جمهوری تصمیمی مخالف مصالح جنگ که شورایعالی دفاع تشخیص می‌دهد، نخواهند گرفت و در حدود قوانین، تصمیمهای شورا را اجرا خواهند کرد. در ۱۰ اکتبر (۱۹ مهر) احمد خمینی نزد من آمد و متن با حضور او و اشراقی، داماد خمینی، تنظیم شد و او آن را برد که خمینی امضاء کند. مطابق رویه خمینی، متن امضاء شده را بدون اینکه به من ابلاغ کند، از رادیو خواندند. متنی که خمینی امضاء کرده بود، وارونه متنی بود که باید امضاء می‌کرد. روشن بود که مقصود از امضاء متن جلوگیری از زدن بندهای گروه بهشتی با قدرت خارجی بود و متن امضاء شده، اگر دست گروه او را در کنار گذاشتن رئیس جمهوری بطور کامل باز نمی‌گذاشت، فرصت مغتنمی برای پوشاندن سازشهایش با قدرت خارجی فراهم می‌

آورد. چنانکه در همین زمان، بهشتی گفت: «در کار گروگانها تعجیلی نیست. لویح مهمتری در دستور کار مجلس است که مجلس اول باید به آنها پردازد». و شگفت اینجاست که بعد از پایان کار گروگانگیری، در ۲۱ ژانویه، رجائی اعلامیه ای صادر کرد و مسئله گروگانگیری را مهمترین مسئله تاریخ ایران خواند که حکومت او حل کرده است. بهر رو از این زمان بعد، بهشتی و رفسنجانی دستیاران خود را بعنوان خرید اسلحه به خارج روانه کردند و روابط خود را با اسرائیل و امریکا، بیشتر و منظم تر گرداندند. هاشمی رفسنجانی و دو نماینده مجلس عضو شورای دفاع شدند. تنها توضیحی که آن هنگام خود به خود می دادیم این بود که خمینی مطمئن شده است " امریکا" نمی گذارد ایران شکست بخورد و حالا می خواهد گروگانها را وسیله سیاست داخلی و خارجی خود بگرداند. اگر این نیست، پس می خواهد دو تمایل در شورای عالی دفاع باشند و در این باره و مسائل دیگر، ناچار شوند با یکدیگر تصمیم بگیرند. این توضیح، البته بسیار خوشبینانه بود. رویدادهای بعدی جای تردید نگذاشتند که: در نظر او، اگر گروگانها آزاد می شدند و کارتر رئیس جمهوری امریکا باقی می ماند و به ایران اسلحه و قطعات یدکی می داد، در ایران نیز بنی صدر در جنگ پیروز می شد و بدیهی است که تضعیف و احتمالاً سقوط رژیم عراق، به پای رئیس جمهوری و ارتش ایران گذاشته می شد. ارتش و سپاهی که تحت فرماندهی اولین منتخب تاریخ ایران پیروزی را بدست آورده بودند، از وفاداری به او بخاطر روحانیان حاکمی که زمینه ساز جنگ و گرفتاریهای دیگر شده بودند و هر جا را تصدی می کردند، خراب می کردند، دست بر نمی داشت. و البته استقرار حاکمیت این روحانیت، غیر ممکن می گشت. وی درباره نگرانی نسبت به پیروزی بنی صدر، سخنی و علامتی به من بروز نمی داد. اما درباره پیروزی کارتر چرا. گفتگوهای متعددی میان من و او درباره انتخابات ریاست جمهوری امریکا انجام شده اند. یک نمونه را در خیانت به امید آورده ام. به او می گفتم ریگانسم بمعنای تغییر طرز فکر جامعه امریکائی و موافق شدن امریکائیان با "ضرورت" مداخله در زندگانی ملت های دیگر و تحمیل اراده امریکا، ولو به زور، به بقیه جهان است. اول اثر این انتخاب هم در ایران ظاهر خواهد شد و هنوز او انتخاب نشده، جناحی که با او زد و بند کرده است، خواهد کوشید کار بنی صدر را یکسره کند. بدین لحاظ بود وقتی بر اثر زد و بند گروه بهشتی، ریگان انتخاب را برد، در ۵ نوامبر ۱۹۸۰، در نامه به او خاطر نشان کردم:

« بعرض رساندم و در چند نوبت که انتخاب ریگان بمعنای تغییر روانشناسی ملت امریکا است و برای بشر خطرناک است. اینک روشن است که انتخاب وی درست بهمین معنی بوده است. و لابد گزارش آقای شمس، نماینده ما در امریکا را بعرض رسانده اند که آقای کیسینجر چه خوابی برای خوزستان دیده است.»

و « اینک روشن است که انتخاب وی درست بهمین معنی بوده است»، اشاره به نامه ای است که در ۳ و ۴ نوامبر، همان روز انتخابات امریکا، به امضای نمایندگان مجلس می رساندند. در این نامه از آقای خمینی خواسته می شد بنی صدر را از فرماندهی کل قوا بردارد!

## حذف بنی صدر، دست کم از فرماندهی کل قوا، پیش از آنکه ریگان کار خود را شروع کند

بهشتی و رهبری حزب جمهوری در روزهای پیش از انتخابات ریاست جمهوری امریکا و روزهای بعد از آن، سه شعار را اساس فعالیتهای سیاسی خود قرار دادند:

- ۱- اگر بنی صدر در جنگ شکست بخورد، پپای تهران نشینان می گذارد و اگر پیروز شود، سوار تانک می شود و به تهران می آید و همه ما را جارو می کند و
- ۲- پیروزی ارتشی که انقلاب بر ضدش روی داده است، خطرناک است و ما این پیروزی را نمی خواهیم و
- ۳- نصف ایران برود، بهتر از آن است که بنی صدر پیروز بشود.

معنای این سه شعار این می شد که جنگ باید ادامه بیابد تا روزی که بنی صدر نباشد و "نهاد انقلابی سپاه" جانشین ارتش بشود. این بود که رجائی به تکرار می گفت: جنگ نعمت است و در سایه آن مسائل حل می شوند!

در نتیجه بنی صدر باید از فرماندهی کل قوا کنار برود:

حالا دیگر خمینی موافقت کرده بود سازش با ریگان - بوش را دنبال کنند. کار را به بهشتی و رفسنجانی و احمد خمینی سپرده بود. رجائی و بهزاد نبوی نیز مامور اجرایشان بودند. صادق طباطبائی از جریان حذف شد.

در ۱۵ اکتبر ۱۹۸۰ (۲۴ مهر ۱۳۶۷) کار مهار ارتش عراق تمام شد. آخرین تحرکات تعرضی ارتش عراق در این روز به پایان رسیدند. در روزهای پیش از این، فعالیتهای رسمی برای حل مشکل گروگانها متوقف شده بودند. و باز در همین تاریخ، رجائی، بدون تصویب شورای عالی دفاع، برای شرکت در اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد، به امریکا رفت!

در فاصله ۱۰ تا ۱۲ اکتبر، باید ملاقاتها میان نمایندگان کسانی که در ایران سرنوشت گروگانها را در دست گرفته بودند با نمایندگان ریگان - بوش، انجام شده باشند. و بطور قطع باید پیش از ۲۲ اکتبر سازش به انجام رسیده باشد. زیرا:

\* وقتی خمینی "۴ شرط" را بعنوان اساس حل مشکل گروگانها اظهار کرد، توجیهش این بود که شرایط را قدری سهل گرفته است تا که امریکا به ایران اسلحه و قطعات یدکی و مهمات بدهد. و همانطور که در کارنامه ۲۶ سپتامبر نوشته ام، در آن روز با وی درباره فقدان اسلحه و مهمات صحبت کرده ام. وی در پاسخ گفته است: ارتش همه چیز دارد و به شما بروز نمی دهد! فرزند خود را فرستاد و همراه اینجانب تمامی زاغه های ارتش را بازدید کردیم. وقتی قانع شد که اسلحه و مهمات کافی در اختیار نداریم، هر چه بیشتر متقاعد شد که باید مشکل گروگانها در اولین فرصت حل شود. با وجود این:

\* در ۲۲ اکتبر، رجائی نخست وزیر گفت:

« ما آزادی گروگانها را موکول به گرفتن قطعات یدکی نمی کنیم! »

\* در ۲۳ اکتبر هاشمی رفسنجانی، رئیس مجلس، در مصاحبه با اریک رولو، مخبر روزنامه لوموند (لوموند ۲۴ اکتبر ۱۹۸۰) گفت: « افکار عمومی ایرانیان و مجلس چنان نسبت به امریکا خصمانه است ... که ممکن است ما اسلحه امریکائی را نخواهیم و بخواهیم که امریکا بهائی را به ما پس بدهد که بابت اسلحه پرداخته ایم. »

می توان باور کرد کسانی این اظهارات را بکنند که نخست وزیر و رئیس مجلس کشوری بودند که در حال جنگ بود و اسلحه ارتش امریکائی بود و قرار بود مشکل گروگانها را حل کنند تا ایران بدون فوت وقت اسلحه و مهمات از امریکا بگیرد؟ و همانطور که می دانیم به یکی از شرایط و اصلی ترین شرطها که گرفتن اسلحه و قطعات یدکی و مهمات بود، در موافقتنامه الجزیره کمتر اشاره ای نیز نکردند!

\* به ما گزارش شد که در پاریس جلساتی تشکیل شده و مشکل میان بهشتی و ریگان - بوش حل شده است! این همان جلسه است که بنا بر گزارشی که در زمستان ۱۹۸۶ از ایران به ما رسید، در هتل رافائل برگزار شده است.

در واقع نیازی هم به این اطلاع نبود زیرا اظهارات هاشمی رفسنجانی و رجائی جای تردید نمی گذاشتند که مشکل گروگانها نه با دستگاه کارتر که با دستگاه ریگان حل شده است. و می دانستیم که همزمان با انتخابات امریکا، گروه بهشتی - رفسنجانی فعالیت برای حذف بنی صدر را از فرماندهی کل قوا شروع خواهند کرد. زیرا آنها با سازشی که کرده بودند، خود را در وضعی قرار داده بودند که اگر بنی صدر را حذف نمی کردند، خود حذف می شدند. با انتشار این دو مصاحبه، تردیدی هم اگر داشتیم بر طرف شد. دلیل آگاهی ما از این سازش و قصد بهشتی و موثلفاش، تنها آن نیست که در بالا از قول گزارش راجع به "شکار آدم" و فعالیتهای ۲۰۰۰ نفر اعضای تصفیه شده سیا و ... آوردم و نوشتم آنها کار با بنی صدر را غیرممکن دانسته اند، بلکه علاوه بر آنها، واکنشهایی نیز هستند که به شرح زیر نشان داده ام:

\* در ۲۷ اکتبر - ۶ آبان، موسوی اردبیلی (در آن وقت سمت دادستان کل دیوان کشور را داشت) نزد من آمد و گفت سه موضوع را با آقای خمینی صحبت کرده است. (کارنامه همان روز) قسمتی از این گفتگو را نمی توانستم به صراحت در کارنامه ذکر کنم به اشاره گفته ام. تفصیل آن این است:

آقای قطب زاده اطلاع داده بود که علت آن اظهارات رجائی این بود که امریکائیهایی که در انتخابات ریاست جمهوری برنده می شوند، کار را با رجائی در امریکا تمام کرده اند. اما اطلاع خود ما این بود که کار گروگانها در مذاکرات پاریس حل شده است. امروز که می دانیم ملاقاتی در واشنگتن میان "نماینده خمینی" و سه تن از همکاران ریگان روی داده است، این پرسش جا دارد که آیا قطب زاده اطلاع مبهمی از این ملاقات بدست آورده بود و پیش خود فرض می کند که ملاقات بهنگام حضور رجائی و هیات همراه او، روی داده است؟ و یا ملاقات دومی در امریکا، با اعضای هیات رجائی واقع شده است؟ بهر رو، بر ما مسلم بود که سازشی بعمل آمده است و گرنه با همه نیاز مبرم به اسلحه و قطعات یدکی، (و این امر که رئیس مجلس و نخست وزیر هردو عضو شورای عالی دفاعی بودند که خمینی خود بوجود آورده و مقرر کرده بود در امور سیاست خارجی بدون تصویب شورا عملی نشود)، نه رجائی می توانست به امریکا برود و نه او و رفسنجانی می توانستند مصاحبه بکنند و هر دو موضع واحدی بگیرند.



موسوی اردبیلی تصدیق کرد که این دو بر خلاف مصوبه خمینی عمل کرده اند و البته اگر سازشی نکرده بودند این حرف را نمی زدند. حتی گفت که این عملشان خیانت آشکاری به کشوری در حال جنگ است! آن زمان، او دیگر جزء رهبری حزب جمهوری نبود و آشکارا کارهای بهشتی را انتقاد می کرد و نزد خمینی نیز کارهایش را انتقاد کرده بود. میان "دولت مردان" روحانیت از جمله کسانی بود که نسبت به جنگ احساسات میهنی بروز می داد و با من موافقت کامل نشان می داد. به او گفتم پس تصدیق می کنید که دنباله این سازش، حذف بنی صدر است؟ گفت این موضوع را با خمینی صحبت کرده است و او را متقاعد یافته است که تضعیف شما به مصلحت نیست. قرار شد برود و بار دیگر با خمینی درباره این "دنباله" گفتگو کند.

\* در همین روز (۲۷ اکتبر) سفیر ایتالیا نزد من آمد و در پاسخ به این پرسش که چرا هلی کوپترهای خریداری شده و قطعات یدکی را تحویل نمی دهید؟ گفت: ما در قبال امریکا تعهداتی داریم. شما مشکل گروگانها را حل کنید تا ما بتوانیم اینها را در اختیار شما بگذاریم!

\* در ۲۸ اکتبر، در کارنامه دروغ رجائی و همکاران او را تکذیب کردم و نوشتم رفتن او به امریکا را تصویب نکرده ام. در همین روز، احمد خمینی نزد من آمد و سه موضوع را با او در میان گذاشتم:

۱- زد و بند بر سر گروگانها شده است (البته به روی خود نمی آوردم که دست او را نیز در این کار بند کرده اند)

۲- بنا دارند با روی کار آمدن ریگان در امریکا، بنی صدر را نیز در ایران کنار بزنند. مرحله اول گرفتن فرماندهی کل قوا از او است. پیش از این، وقتی خمینی پیغام کرد دولت را به مجلس بدهید و شما فرماندهی کل قوا را داشته باشید، در ۲۰ ژوئیه ۱۹۸۰ به او نوشته بودم:

« فرماندهی کل قوا نیز بخلاف تصور در صورتی که دستگاه قضائی و قوه مقننه در دست یک حزب قرار بگیرد، حرف مفت می شود. چرا که حکومت براحتی می تواند جلوی کار را با وسائل گوناگون بگیرد. ساده ترینشان احضار بدون مجوز قانونی به دادگاه انقلاب است و ده ها راه دیگر.»

بنابراین:

۳- ماندن حکومت رجائی بر کار، علامت آنست که آقای خمینی با رفتن بنی صدر موافقت کرده است:

\* در همان روز، جلسه ای با مشاوران و دوستان خود تشکیل دادم و در آن، سازش بر سر گروگانها و پی آمدهای آن، موضوع بحث قرار گرفت.

\* در ۱ نوامبر ۱۹۸۰ - ۱۰ آبان ۵۹، بهشتی که بعنوان بازدید از جبهه های جنگ سفر می کرد، به دزفول آمد. مقصود از این آمدن، فراهم آوردن زمینه گرفتن فرماندهی کل قوا از بنی صدر بود. در این سفر با بعضی از افسران در این باره صحبت کرده بود. وعده داده بود که فرماندهی را به یک ارتشی خواهند داد. همانطور که بعد خواهیم دید، به سرهنگ فکوری وعده دادند فرمانده کل قوا را بکشند! بهشتی در پایگاه هوایی نزد من آمد. درباره گروگانها گفتگو پیش آمد، وقتی به او گفتم با دستگاه ریگان سازش کرده اید، گفت: «امام در جریان است و تصویب می کند!»

\* در ۳ نوامبر (۱۲ آبان)، در مجلس نامه ای به امضای "نمایندگان" رساندند. تقاضای برکناری بنی صدر از فرماندهی کل قوا از خمینی بود. و

\* در کارنامه ۳ نوامبر ۱۹۸۰، ربط این تقاضای عزل را با چگونه حل شدن مسئله گروگانها گفته ام:

مشکل گروگانها را چنان حل کرده اند که در امریکا کارتر شکست بخورد و ریگان رئیس جمهور بشود. و نتیجه قهری آن حذف بنی صدر در ایران است.

\* در ۴ نوامبر، دو نامه، یکی به خمینی و دیگری به رئیس مجلس نوشتم. در نامه به خمینی، که قسمتی از آن را در بالا نقل کردم، ذیل همان قسمت، نوشته ام:

« با توجه به واقعیت بالا (معنای انتخاب ریگان)، آنچه دیروز انجام گرفته است را (تقاضای عزل بنی صدر را از فرماندهی کل قوا) ساده تلقی نمی کنم. عده ای دارند در همان جهت عمل می کنند (اشاره به سازش با ریگان - بوش) و جداً و قطعاً برای موجودیت کشور خطر بوجود می آورند.

...

در حال حاضر، این عده با جنگ اعصابی که براه انداخته اند، وضع را غیر قابل تغییر می گردانند (کنار زدن بنی صدر و ادامه جنگ) و آخرین ضربه ای است که به اساس موجودیت ما وارد می سازند.

اینجانب اصرار ندارم شما قبول بفرمائید هیچکس در حال حاضر نمی تواند جایگزین اینجانب در کاری که می کنم، بشود. همانطور که در نامه قبل عرض کرده ام، اگر جنگ تمام شده بود، با توجه به بن بست که وجود دارد، حتماً استعفا می دادم. اما در حال حاضر، تضعیف موقعیت رئیس جمهوری به تزلزل قطعی روحیه نیروهای مسلح و سقوط آن و در نتیجه سقوط کشور می انجامد. و بنظر اینجانب، این بازیها از روی آگاهی به این واقعیت انجام می گیرد.

با اینحال، تصمیم را بعهد شما می گذارم. اگر فکر می فرمائید بهتر است اینجانب در کار نباشم، فوراً کنار می روم.»

\* در ۸ نوامبر - ۱۷ آبان، قطب زاده را که در تابستان کنار گذاشته بودند، بعلت، شرکت در یک برنامه تلویزیونی و حرفهائی که به اشاره و صراحت زده بود، توقیف کردند. علت واقعی توقیف او این بود که تهدید می کرد سازش با دسته ریگان را آشکار می کند!

\* در کارنامه همان روز، (۸ نوامبر)، از نقش جناحی از دستگاه حاکمه امریکا حرف زده ام که ریگان را بر سر کار آورده است و احتمالاً جنگ ایران و عراق را به راه انداخته است و ادامه جنگ را بسود خود می داند.

از این روز بعد، به تکرار درباره حذف بنی صدر بمتاب شرط ادامه جنگ، بحث کرده، گفته و نوشته ام.

\* در ۹ نوامبر، گروه بهشتی - رفسنجانی و ... برای فراهم آوردن مقدمات سانسور کامل رئیس جمهوری، رادیو و تلویزیون را به زور اسلحه از دست متصدیان آن بیرون آوردند. خمینی توسط موسوی اردبیلی از من خواست واکنش نشان ندهم تا او (موسوی اردبیلی) مسئله را حل کند.

\* در همین روز، در پی دعوت از مردم به حضور در صحنه و لاقید نماندن، بازارهای تهران و قم نسبت به توقیف قطب زاده و تعرض به مطبوعات، واکنش نشان دادند. بر اثر این واکنشها و فشار روزافزون من، قطب زاده آزاد شد.

\* در ۱۱ نوامبر - ۲۰ آبان، پسندیده، برادر بزرگ خمینی، به مجلس نامه نوشت. از رئیس جمهوری دفاع کرد و نسبت به سلب آزادیها اعتراض نمود.

\* در ۱۱ نوامبر، افکار عمومی نسبت به فعالیتهای پشت پرده ای برای حذف رئیس جمهوری، حساسیت کامل پیدا کرد. نشانه بارز این حساسیت این که تیراژ روزنامه انقلاب اسلامی، از ۲۰۰ هزار بالاتر رفت. و کمی بعد به ۴۰۰ هزار رسید. می توانست تا یک میلیون نسخه افزایش پیدا کند. اما چاپخانه اطلاعات از چاپ بیشتر از این تعداد خودداری می کرد و تهدید می نمود، از چاپ آن بکلی خودداری کند. کارنامه رئیس جمهوری و روزنامه، از این زمان بعد، بیشترین کوشش را در افشای "القاء ایدئولوژی" بکار بردند. زیرا سازش ریگان - بوش با گروه بهشتی، بدون تغییر مفاهیم اصلهای راهنمای انقلاب ایران ممکن نمی گشت:

## سازش با دستگاه ریگان، بنا بر ضرورت، با "القاء ایدئولوژی" همراه می شود

\* در ۱۳ نوامبر ۱۹۸۰ - ۲۲ آبان ۱۳۶۹، در کارنامه درباره "القاء ایدئولوژی"، توضیح مفصلی داده ام. نوشته ام بنا بر ضرورت: آزادی که یکی از اصلها و ارزشهای انقلاب بود، جای به "امنیت" و ... خواهد داد و بنام استقلال، که یکی دیگر از اصلها بود، انواع معاملات با قدرتهای خارجی، یعنی وابستگی ها، توجیه خواهند شد و جمهوری اسلامی که بر اسلامی بیاتگر آزادی و استقلال بنا می شد و رأی مردم را میزان قرار می داد، در اطاعت مطلق از حاکمان مستبد، خلاصه خواهد شد و اسلام محتوائی متناسب با این سه تغییر پیدا خواهد کرد. نمی توان این نوشته را با نوشته هانری پرشت در ژون آفریک (۱۷ تا ۲۴ اوت ۱۹۸۸) مقایسه کرد و سرانگشت عبرت به دندان نکزید!

\* در ۱۴ نوامبر، ضرورت کودتا بر ضد رئیس جمهوری را از دید سازشکاران شرح کردم. در حقیقت با سازشی که کرده بودند، یا باید کودتا می کردند و یا باید می رفتند. از این بعد، کارنامه در واقع گزارش مراحل مختلف کودتای خرنده است. عجب اینکه سه روز بعد از این تاریخ، بهشتی در دانشگاه، عزل رئیس جمهور را موضوع بحثی درباره قانون اساسی قرار داد!

\* در ۱۴ نوامبر، به دیدار خمینی رفتم. از مردم دعوت کرده بودم در میدان آزادی اجتماع کنند تا همه حقایق را با آنها، در میان بگذارم. این دومین بار بود که از مردم دعوت می کردم بیایند حقایق را بشوند. بار اول، همانطور که آمد، در ۸ سپتامبر (۱۷ شهریور) بود. این بار هم مثل آن بار، خمینی گفت "حرفی درباره اینها نزنید". به او گفتم توسط احمد آقا پیغام دادم که اگر رجائی را نگاهدارید، یعنی می خواهید بنی صدر نباشد. حالا علنی شده است و با آنکه به اشاره سازشپیشان را می گویم و می نویسم و به صراحت می گویم و می نویسم اینها (بهشتی و رفسنجانی و ...) می خواهند بنی صدر را از جبهه ها و فرماندهی

کل قوا و احتمالاً ریاست جمهوری بردارند، کمتر تاثیری در شتاب آنها در این کار نمی کند. پشت اینها به کجا گرم است؟ بهر رو، بشرطی که اینها دست از این کار بردارند و بگذارند جنگ را هر چه زودتر تمام کنیم، در این باره ها حرفی نمی زنم. اما:

\* در ۱۹ نوامبر - ۲۸ آبان، یک روز پیش از اجتماع میدان آزادی، آقای بهشتی در دانشگاه بعنوان "بحث از قانون اساسی"، اصل ۱۷۵ را پیش کشید و عزل رئیس جمهوری را مورد بحث قرار داد. در همین صحبت گفت:

علت نصب آقای بنی صدر به فرماندهی کل قوا آن بود که امام (خمینی) بیمار و بستری بود!

\* مشاوران رئیس جمهوری به دو دلیل صلاح نمی بینند وی در این اجتماع درباره سازش، باز و صریح سخن بگوید: یکی خدشه دار شدن اعتبار انقلاب در جهان و دیگری احتمال پیش آمدن درگیری مستقیم با شخص خمینی، در وقتی که ایران حساس ترین مراحل جنگ را می گذرانید و کوشش ما بر این بود که پیش از زمامداری ریگان، به جنگ پایان بخشیم و امکانی برای ادامه پیدا کردن آن بر جا نگذاریم. من پذیرفتم و در این باره صراحت بکار نبردم. با وجود این، خمینی ناراحت شد:

\* در ۲۱ نوامبر - ۳۰ آبان، حسین خمینی (نوه او) نزد من آمد و گفت: نظر امام اینست که قطب زاده و یزدی و ... نزد بنی صدر رفته اند و به شما این اطلاعات را داده اند و حالا شما گمان می کنید هر چه واقع می شود دنباله سازش بهشتی با امریکا است و قرار است شما نباشید!

به او پاسخ دادم: اولاً از اینها که اسم بردید، تنها قطب زاده می گوید از منابع خارجی کسب اطلاع کرده است که سازش شده است. ثانیاً پیش از آنکه او بیاید و بگوید، در تابستان گفتم و نوشتم سازش در کار است و از پائیز می گویم و می نویسم. سازش شده است و دلیل صحت اطلاعات اینکه عیناً واقع شده اند و می شوند و هر چه باید اتفاق بیفتد را از پیش می گویم تا وقتی واقع شد، برای هیچکس در صحت آن تردید نماند. حالا خود شما برو و تحقیق کن. ببین حقیقت کدام است. بشرحی که خواهد آمد، او پس از اینکه یکبار وسیله کار پدر بزرگ خود بر ضد رئیس جمهوری شد، سرانجام مصاحبه کرد و گفت او را فریب داده اند و ... و سازش واقعیت دارد.

\* در همین ایام (۱۷ نوامبر) به روزنامه میزان که مهندس بازرگان و دوستان او منتشر می کردند، حمله کردند. موسوی اردبیلی به مهندس سبحانی گفت: مقصود اصلی حمله کنندگان، روزنامه انقلاب اسلامی بوده است. بنابراین واضح شد که روزنامه را، به این یا آن صورت، تعطیل خواهند کرد.

\* در ۲۱ نوامبر، چون کودتا باید از الگوی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (ژوئیه ۱۹۵۳) هیچ کم نداشته باشد، بهشتی کار سازش با حزب توده و فدائی خلق (اکثریت) را به نتیجه رساند. این دو خطر "بناپارتیسم" بنی صدر را خطر اصلی تلقی کردند و به جبهه مخالف بنی صدر پیوستند.

\* در ۲۹ نوامبر - ۸ آذر، گروه بهشتی در تهران شایعه پخش کردند که یاسر عرفات گفته است قرار است در تهران کودتا بشود. بنی صدر در خوزستان نیروهای مسلح را از جنگ بازداشته است تا در تهران کودتا کند! واقعیت را مقلوب و پیشاپیش پخش کرده بودند تا اثر حرفهای عرفات را از بین ببرند. البته آن را بهانه قرار دادند و تهران را از پاسداران پر کردند. از این زمان تا روز ۲۹ دی - ۲۰ ژانویه ۱۹۸۱، تمامی تلاشها را برای برکناری بنی صدر بکار بردند. قسمت دوم این نوشته را به این تلاشها اختصاص داده و توضیح می دهم چرا نتوانستند.

اما یاسر عرفات گفته بود: عراق دست به عملیات نظامی نمی زند زیرا منتظر فعل و انفعال ساسی در تهران است. در کارنامه نوشته ام:

« یک برنامه تدوین شده و منظمی از روی قرار و قاعده برای نابودی این جمهوری به اجرا درآمده است.»

و می دانیم که یاسر عرفات و همکارش ابو شریف، بتازگی مصاحبه ای با مجله پلی بوی Playboy (سپتامبر ۱۹۸۸) بعمل آورده و گفته اند در آن زمان، "دوست نزدیک ریگان" توسط ابوشریف از عرفات خواسته است در تهران عمل کند تا گروهانها دیرتر از انتخاب ریاست جمهوری امریکا آزاد شوند. بنا بر این، برای او مشکل نبود بداند معنای این "فعل و انفعال"، بر کنار کردن بنی صدر بوده است.

از این روز بعد، خمینی، نخست غیرمستقیم و سپس مستقیم، بر ضد بنی صدر وارد عمل شد. در قسمت دوم کارهای او و کوششهای دیگران و فعل و انفعالات سیاسی را شرح خواهیم کرد.

**طرح کودتای خزنده بر ضد ریاست جمهوری و "سازش خزنده" با دستگاه ریگان**

دیدیم وقتی قرار بر سازش با ریگان - بوش گذاشتند، آقای بهشتی گفت:

« در کار گروگانها تعجیلی نیست. کارهای مهمتری در دستور کار مجلس است.»

اما از ۳ نوامبر ۱۹۸۰ - ۱۲ آبان ۵۹ بعد، تعجیل لازم شد و به تعبیر رجائی، "مسئله" گروگانها بزرگترین مسئله تاریخ ایران" گشت. وقتی اصل قرارداد تهیه شد، برای اینکه هواپیماهای حامل گروگانها، در لحظه ادای سوگند ریگان به پرواز درآیند و نیز کار بنی صدر ساخته شود، بهانه ها می تراشیدند و فاصله های گفتگوها را طولانی می کردند. برای اینکه نیاز جماعتی که به رهبری بهشتی، - رفسنجانی عمل می کردند به سازش با ریگان - بوش خوب درک شود، باید که از طرح آنها برای تصرف کامل قدرت، اطلاعی بدست بدهم:

### طرح عمومی نشاندن قدرت جدید بجای قدرت پیشین

بعد از شکست "طرح طبس"، یعنی ناکام شدن گروه کماندوئی که کارتر برای آزاد کردن گروگانهای امریکائی فرستاده بود و همزمان با کشف "طرح کودتای نوژه"، بهشتی در غیاب من، طرحی را بعنوان "طرح ضد کودتا"، در جلسه شورای انقلاب، عنوان کرده و اصرار ورزیده بود شورا آن را تصویب کند. از قرار، مهندس بازرگان گفته بود با این طرح، در واقع می خواهید رئیس جمهوری را سر ببرید. اقلأ صبر کنید با حضور خود وی این کار را بکنید. پیش از آن، "نوار حسن آیت" بدست ما رسیده بود و در آن نوار وی گفته بود طرحی عمومی تهیه کرده اند و قرار است در ماه ژوئن، حوادث مهمی روی بدهد که پدر بنی صدر هم نمی تواند از پس آن برآید!

درباره این طرح، در تاریخ ۱۶ ژوئن ۱۹۸۰ (۲۵ خرداد ۱۳۵۹) به آقای خمینی نوشته ام:

« یک سر این حادثه سازیه در گردانندگان سپاه انقلاب است. اینها چگونه فریب خورده اند و افراد سپاه را فریب داده اند؟ به یک نظریه و هم آمیز فریب خورده اند که در پیشنهادی که برای تصویب در شورای انقلاب (در غیاب اینجانب) تهیه شده بود، آمده است و آن را بحضور فرستاده ام.

خلاصه اینکه باید به یک هجوم عمومی دست زد و مردم را به یک رشته حادثه های بزرگ کشاند و تحت نظر گروهی (و تنها این گروه فساد ناپذیر است) که مسلح است و مکتبی است، مسلح نمود و با یک جنگ عمومی و ضربتی، ایران را از ضدانقلاب پاک کرد.»

اما طرح دو مرحله داشت. این دو مرحله را از خیانت به امید (ص ۱۹۴ متن فارسی) نقل می کنم:

« مرحله اول: ایجاد کمیته هائی از نمایندگان سپاه پاسداران و کمیته ها و دادگاه انقلاب برای در دست گرفتن امور و انجام اقدامات زیر:

- توقیف همه ساواکیها و افراد مؤثر رژیم سابق و سران سابق ارتش؛
- تحت نظر گرفتن افراد و گروههای مشکوک؛
- سرکوب سازمانهای مخالف رژیم جمهوری اسلامی.

مرحله دوم: انحلال تدریجی ارتش. بنابراین طرح، ارتش تحت مراقبت و حاکمیت دائمی نهادهای انقلابی در می آمد و تصفیه روش حاکم بر آن می شد.»

این همان طرح کودتای خزنده است که برای اجرائش باید بقول بهشتی از "گروگانها مثل یک آتو بر ضد بنی صدر استفاده می کردند". بدون آگاهی از وجود این طرح، نمی توان تحول سیاسی کشور و چرائی سازش بهشتی - رفسنجانی را با ریگان - بوش، درک کرد.

در کارنامه ها و در خیانت به امید، این طرح را، طرح امریکائی خوانده ام. چرا که تهیه و اجرای آن، در شرائطی که ایران با خطر یک جنگ خارجی روبرو بود، کار یک رهبری سالم نمی توانست باشد. در آن زمان:

۱- گروهانگیری را، بر اساس اطلاعات و تجربه ای که از شکست کوششها بر سر حل مشکل بدست آورده بودیم، کار همان گروه بندی می دانستیم که در امریکا حکومتی در سایه حکومت کارتر تشکیل داده بود. شاه راه به امریکا برده بود و ریگان را کاندیدای ریاست جمهوری کرده بود. همانطور که در خیانت به امید مدلل کرده ام و از کتاب آقای کارتر نیز بر می آید، هر بار که گروهانگیری نزدیک به حل می شد، این در امریکا بود که گره تازه ای در کار می انداختند. رهبری حزب جمهوری واکشهای مناسب با حل نشدن را نشان می داد.

۲- بر این نظر بودیم که اگر هم پیش از عرضه این طرح به شورای انقلاب، تماس برقرار نشده باشد، این طرح، خود تهیه شرائط لازم برای ایجاد رابطه با آن گروه بندی در امریکا است که از گروهانگیری سود می برد. در قسمت اول، از تماسی در اسپانیا صحبت کرده ام. بنا براین، اگر آن تماس در بهار برقرار شده باشد، این طرح دنباله آن و برای بهره برداری از روابط با امریکای ریگان بقصد استقرار قطعی بر قدرت بوده است.

آیا اتفاقی بود که بهشتی و رفسنجانی و بهزاد نبوی (امضا کننده "بیانیه" الجزیره) و محسن رضائی (که بعد از کودتا بر ضد بنی صدر فرمانده سپاه شد)، که از ۱۹۸۱ تا ایران گیت (سالهای ۱۹۸۷-۱۹۸۵) نقش مهمی ایفا کرده اند، تهیه کنندگان این طرح بودند؟

اینک که نکات اصلی طرح و ربط آن با ارتباط بهشتی - رفسنجانی با ریگان - بوش را باز گفتیم، دنباله ماجرا را پی می گیرم: پس از شکست نخستین تلاش برای برکناری رئیس جمهوری، دست کم از فرماندهی کل قوا، طرح جدیدی را تهیه کردند و به اجرا گذاشتند. نکات این طرح را بتدریج در کارنامه مطرح می ساختم. مبانی اصلی طرح، همان مبانی طرح اولی بودند. طرح دوم راه عملی برای متحقق کردن طرح اول بود:

۱- جدا کردن خمینی از بنی صدر و به مخالفت برانگیختن با بنی صدر و

۲- اگر شد مردم را از حمایت بنی صدر برگرداندن و اگر نشد، بی اثر کردن نقش مردم و

۳- جلب موافقت فرماندهان نیروهای مسلح با طرح و اگر ممکن نشد، بی طرف کردن آنها.

تا وقتی سه نتیجه بالا حاصل نشده و امکان اجرای موافقتنامه با ریگان - بوش بدست نیامده اند، باید:

الف - از پایان گرفتن جنگ و استقرار صلح جلوگیری می کردند. هم برای طولانی کردن جنگ و هم برای اجرای طرح بالا باید:

ب - روحیه ارتش را می شکستند تا جرأت ابتکار عمل را از دست بدهد و

ج - روحانیت را به مخالفت با بنی صدر بر می انگیزتند.

۴- باید مهار مردم را از راه توقیف و زندانی کردن فعالان سیاسی موافق بنی صدر و حمله های مکرر چماقداران به اجتماعات مردم و دیگر شیوه های فشار و تضييق، بدست می آوردند و

۵- فرار دادن مغزها شرط برکناری بنی صدر بود. باید موجهای مهاجرت به خارج را بر می انگیزتند و جاهائی را که خالی می شدند، توسط مکتبی ها اشغال می کردند. موجهای مهاجرت به خارج از این زمان شروع شدند (جلد ۴ کارنامه، صص ۳۵ بعد) و

۶- باید خمینی را از "خط امام" جدا می کردند. زیرا از تجربه فعالیتهای دوره ۳ تا ۳۰ نوامبر برای برکناری بنی صدر، دانسته بودند که سه امر مانع اقدام خمینی بر ضد بنی صدر می شوند: ۱- حمایت یک پارچه مردم از رئیس جمهوری و ۲- شناخته شدن خمینی به "بیان پاریس" در جهان، همان اصلها و ارزشها که در ایران "خط امام"، نام پیدا کرده بود و ۳- جنگ و ترس

از سرنوشت آن. درباره جنگ، هر چند سخت باور کرده بود امریکا نمی گذارد ایران شکست بخورد، اما اگر تحولی پیش می آمد و ارتش توانائی جنگی خود را از دست می داد، وی دست کم ناگزیر می شد به شرائط صدام کردن بگذارد و برای او این

خود شکست سیاسی - دینی تعیین کننده ای بود. او بعد از ۸ سال، "جام زهر" را سرکشید و "آبروی خود را با خدا معامله کرد". اما من در پائیز ۱۹۸۰ به او نوشتم: ممکن است امریکا موافق شکست ایران نباشد اما چه کسی می گوید که موافق

پیروزی ایران بر عراق است؟ چه کسی می گوید به از بین رفتن انقلاب و اثرات آن، بیشتر از شکست نخوردن ایران بها نمی دهد؟

بدیهی بود که ما با اطلاع از این طرح که هر روز هم یک قسمت آن را اجرا می کردند، می کوشیدیم حمایت مردم را هر

چه فعالتر کنیم و در جبهه های جنگ، پیروزیهای تعیین کننده ای بدست آوریم و احتمالاً پیش از زمامدار شدن ریگان، به

جنگ خاتمه بدهیم. تا ممکن است خمینی را اگر نتوانستیم با خود موافق کنیم، دست کم بی طرف نگاه داریم. برای اینکه در جامعه طرز فکر موافق جنگ قوت نگیرد و کارمایه ای که با انقلاب آزاد شده بود، یعنی نسل جوان کشور، به جنگ گرایش پیدا نکند، جنگ را بمثابة کاری شیطانی، ضد ارزش کنیم. با همه اینها ما در شرایط مساوی با آنها نبودیم: زیرا ما انقلاب و میهن خویش را دوست می داشتیم و با جنگ مخالف بودیم و به رشد نسل جوان ایران، دلبستگی تمام داشتیم. و آنها قدرت را بهر قیمت می خواستند. پس دست آنها باز بود. کاری که بایسته بود و می کردیم، این بود که هر خبر و اطلاعی را، پس از اطمینان از صحت آن، پیشاپیش انتشار می دادیم. تا وقتی امر واقع شد، همه بدانند که وقوعش دلیل قطعی بر صحت خبر و اطلاع از پیش منتشر شده است. به این روش تا امروز ادامه داده ایم و فواید بسیار از آن حاصل کرده ایم.

\* این زمان، دوره مهار کردن ارتش مهاجم به پایان رسیده بود. ما در دوره دوم جنگ بودیم. باید ارتش متجاوز را به اندازه کافی ضعیف می کردیم تا نیروهای مسلح ما می توانستند با دادن کمترین تلفات و مصرف حداقل اسلحه و مهمات، حمله های موفقیت آمیز را به انجام رسانند.

اما جناح بهشتی - رفسنجانی، در مجلس و بیرون آن، تبلیغات شدیدی را بر ضد ارتش براه انداختند. ارتش را متهم می کردند نمی جنگد! هدف از حمله به ارتش آن بود که از سوئی ارتشیان بدانند بخاطر بنی صدر زیر حمله اند و از طرف دیگر خمینی را وارد عمل کنند و کردند: روزی فرزند او تلفن کرد که به تهران بروم و در جلسه ای در حضور خمینی شرکت کنم. نگفت جلسه برای چه کار است. وقتی به اتفاق فرماندهان ارتش در جلسه حاضر شدیم، فرماندار آبادان و دو سه پاسدار را در حضور او یافتیم! فرماندار آبادان ارتش را متهم می کرد و رئیس جمهوری و فرماندهان ارتش باید به اتهامات فرماندار پاسخ می دادند.

این امر هم زمان بود با روزهایی که مقدمات عقد قرارداد با آمریکا، معروف به بیانیه الجزیره، فراهم می شد. پس از این جلسه، نامه سخت انتقاد آمیزی به خمینی نوشتم. این نامه به گمان آن روزم، از جانب گروه بهشتی - رفسنجانی منتشر شد. شاید گروه های سیاسی دیگر نیز آن را نشر داده باشند اما این افراد گروه بهشتی - رفسنجانی بودند که نامه را بخانه های روحانیان می فرستادند و تا ممکن بود به عصبانیت خمینی از بنی صدر دامن می زدند. هدفشان آن بود که خمینی را بر ضد بنی صدر برانگیزند و پیش از رفتن ریگان به کاخ سفید، کار بنی صدر را یکسره کنند. در این نامه نوشتم:

« آن بار که موافقت شما با تحویل گروگانها به حکومت به مخالفت تبدیل شد، بعرض رساندم و در جلسه شورای انقلاب در حالیکه از شدت هیجان و غصه می گریستم گفتم: کاری را که از موضع قدرت حل نمی کنیم، ناگزیر روزی از موضع ضعف و تسلیم حل خواهیم کرد. و بدبختانه آن روز رسیده است.

...

می ترسم خدای ناکرده پیش بینی چند ماه پیشم راست از آب در آید و کشور تسلیم تقدیری بشود که قدرتها می خواهند به آن تحمیل کنند و می ترسم که از من بعنوان رئیس جمهوری بخواهند این تسلیم نامه را امضاء کنم».

و چون طبق اصل ۱۲۵ قانون اساسی، قراردادها و موافقتنامه ها با دولتهای خارجی را رئیس جمهوری یا نماینده او باید امضاء کند، به این ترتیب او را تهدید کردم که قرارداد با آمریکا را امضاء نخواهم کرد. معنای این کار را، هم او و هم رهبران حزب جمهوری اسلامی فهمیدند. حمله به ارتش و رئیس جمهوری را تشدید کردند. کوشیدند روحانیت و خمینی را در اولین فرصت بر ضد بنی صدر وارد عمل کنند:

\* در اوائل دسامبر ۱۹۸۰ (کارنامه ۸ تا ۱۳ آذر ۱۳۵۹)، در جلسه غیرعلنی مجلس گفته بودند که فرماندهان نظامی به "امام" خمینی توهین کرده و گفته اند حرف او که باید محاصره آبادان شکسته شود، بیجا و از نادانی است.

در همین روزها، خطوط اصلی طرح عملیاتی - که در بالا آوردم - را در کارنامه منتشر کردم (روزها بر رئیس جمهور چگونه می گذرد، جلد ۴ صص ۲۴-۴۷). با وجود انتشار طرح، خمینی، غیر مستقیم، از طریق نوه خود، حسین خمینی، وارد عمل شد:

حیله های شگرفت:

\* مصاحبه ای از قول حسین خمینی در روزنامه اطلاعات انتشار دادند. در این مصاحبه او بنی صدر را متهم می کرد بر ضد پدر بزرگش توطئه می چیند. در برابر او ایستاده است و می خواهد او را خراب کند و ...

در ۴ دسامبر ۱۹۸۰ (۱۳ آذر ۱۳۵۹)، نامه ای به حسین خمینی نوشتیم، در این نامه، از جمله یادآور شدم که:

« ۱- شنیدید اید که آقای یاسر عرفات گفته است: ارتش عراق می تواند اهواز را بگیرد. دست نگهداشته است. منتظر فعل و انفعال در تهران است. به امام اینطور گفته بودند که ارتش ما عمل نمی کند بلحاظ اینکه در تهران کودتا بشود.

...

آن فعل و انفعال چه می تواند باشد؟ جز زمین زدن رئیس جمهوری که به تصدیق خود شما توانست پیشروی دشمن و تحقق نقشه ها را متوقف کند، چه می تواند باشد؟ شایعه ترور رئیس جمهوری در هفته قبل از عاشورا و کارزار تبلیغاتی هفته بعد از عاشورا و ... بچه قصدی صورت می گیرد؟

شما سؤالی را طرح کرده اید. من نیز سؤالاها را طرح می کنم:

الف - جز امام چه کسی می تواند "رئیس جمهوری" را خرد کند؟

ب- آیا آن نقشه که در آن نوار بود حالا بهترین وقت به اجرا در آوردنش و برانگیختن امام به مخالفت نیست؟

ج - اگر اینطور است، راستی چه دستی نامه اینجانب به امام (همان نامه که در بالا نوشتیم چگونه منتشر کردند و قسمتی از آن را به امضاء نکردن قرارداد تسلیم آمیز به امریکا راجع می شد، نقل کردم) رامنشر کرده است؟ آیا بقصد خراب کردن امام بوده است یا در مرتبه اول القاء این باور که رئیس جمهوری در مقابل امام ایستاده است و برانگیختن امام به زدن حرفی که در انتظارش دشمنان موجودیت اسلام و ایران، روزشماری می کنند؟

هـ - راستی اگر توطئه گرفتن فرماندهی کل قوا به نتیجه می رسید، اگر صحبتی که درباره عزل رئیس جمهوری قبل از تا سوعا شده است و در آن روز بصورت درس قانون اساسی مطرح شده است و اگر ... ، شما که در خوزستان هستید، بگوئید چه پیش می آمد؟

و - در صورت شکست، امام و انقلاب اسلامی شکست می خورد یا تنها بنی صدر؟

ز - مخالفت بنیادگذار جمهوری اسلامی با اولین رئیس جمهوری و روانه کردن او، چه بر سر جمهوری در اوضاع فعلی کشور می آورد؟»

حسین خمینی را به جلسه بهشتی و جماعت او برده بودند تا قانعش کنند چرا " اگر نصف ایران در جنگ از دست برود، بهتر از آنستکه بنی صدر پیروز بشود.»

اما او که جوان بود، از طرفی با توجه به واکنش نامطلوب مصاحبه اش در جامعه و از سوی دیگر بر اثر پی بردن به برنامه بهشتی - رفسنجانی، مصاحبه دومی انجام داد و گفت مصاحبه اولی، حرفهایی بوده که در دهان او گذاشته اند. افشا کرد که او را در جلسات خود برده اند و او متوجه شده است برنامه شان اینست که بنی صدر را از سر راه بردارند و ...

و نزد من آمد و شرح ماجرا کرد: گفت در آبادان بودم. عمویم با تلفن گفت فوراً به تهران بیا امام منقلب است. وقتی به نزد پدر بزرگم رفتم، دیدم بشدت منقلب است. می گفت: بنی صدر می خواهد مرا خراب کند! از نزد او که بیرون آمدم، عواطفم بشدت تحریک شده بود. مخبر اطلاعات را حاضر کردند و آن مصاحبه را بر زبان من گذاشتند. حالا دیگر روشن بود که خمینی انتخاب خود را کرده است. از این پس، کوشش ما این شد که تا ممکن است او را از رفتن به راهی که رفت باز داریم و دست کم از ورود ان به عمل بر ضد رئیس جمهوری تا ممکن است جلوگیری کنیم.

\* در قسمت اول نوشتیم که بهشتی و نزدیکان به خمینی وارد گفتگو با فرماندهان نظامی شده بودند تا زمینه برکناری بنی صدر را از فرماندهی کل قوا فراهم آورند. در نامه ۲۱ نوامبر ۱۹۸۰ (۳۰ آبان ماه ۱۳۵۹) در این باره به او نوشتیم:

« یکبار کتباً نوشتیم و جمعه پیش شفاهاً عرض کردم " اینها " قرارشان بوده و هست که مرا از فرماندهی کل قوا و ریاست جمهوری بردارند. از پیش این کار را می خواستند بکنند و در نوار کذائی هم هست. وقتی نامه نمایندگان در این زمینه طرح شد، فرماندهان نظامی نزد من آمدند که قرار است شما را بردارند و فلانی را فرمانده کل قوا بکنند. بدون تردید چون شما نظامی نیستید، برای موجه جلوه دادن این امر، ما را گرفتار و ... خواهند کرد و این امر جبهه خوزستان و غرب را بکلی از بین خواهد برد و معلوم نیست چه بر سر کشور خواهد آمد. پس اول شما ما را بردارید بعد اینکار بشود که ضررش کمتر باشد. معلوم

است با این توطئه ها و اخبار، با چه روحیه ای فرماندهی می کنند. این وضع با وجود قوت کسانی که طرفدار انحلال تدریجی ارتش بودند، در حکومت، بدترین وضع است.»

بدینسان، از سوئی بر ضد فرماندهان ارتش در مطبوعات و مجلس و مسجد تبلیغ می کردند و از سوی دیگر به بعضی از فرماندهان وعده فرماندهی کل قوا را می دادند! به دو تن، یکی سرتیپ فلاحی و دیگری سرهنگ فکوری، وعده داده بودند پس از "عزل بنی صدر" از فرماندهی کل قوا، آنها را به این مقام منصوب خواهند کرد. در ژوئن ۱۹۸۱ (خرداد ۱۳۶۰)، فلاحی را فرمانده کل قوا کردند. اما چند هفته بعد، او و فکوری را با یک انفجار از میان برداشتند!

\* در زمینه کشاندن روحانیت و شخص خمینی به مخالفت با رئیس جمهوری، حیل های باز هم حیرت آورتری بکار بردند: - در دهه اول دسامبر ۱۹۸۰، سلامتیان و لاهوتی در مشهد سخنرانی کردند. استاندار و معاون او وظیفه بر هم زدن اجتماع را از سوی گروه بهشتی - رفسنجانی، بر عهده گرفته بودند. بعد از سخنرانی، در سراسر کشور هیاهوئی عظیم براف انداختند که در آن سخنرانی به "روحانیت مبارز" توهین شده است. این سخنرانی و سخنرانیهای نظیرش را با بکار انداختن چماقداران برهم می زدند و هر بار تبلیغاتی شدید به راه می انداختند که به خمینی و یا به روحانیت توهین شده است. البته با وارونه کردن محتوای سخنرانیها این امر را تبلیغ می کردند که رئیس جمهوری بکار از بین بردن اعتبار روحانیت است.

- به خمینی گزارش دادند که بنی صدر در حال تشکیل یک نیروی مسلح ۱۰ هزار نفری برای تصرف تهران و کنار زدن خمینی و روحانیان از قدرت است.

- از همه جالب تر اینکه با عوض کردن جای سؤال با جواب، پرسشنامه ای از قول دفتر ریاست جمهوری جعل کردند که در آن این دو سؤال باید از مردم پرسیده می شد:

- آیا امام خمینی امریکائی است؟

- کدامیک از این سه نفر، رجائی، بهشتی یا رفسنجانی ممکن است بنی صدر را ترور کنند؟

\* گروه ما نیز بیکار ننشستند، از راه روزنامه و سفر در شهرها، با تمام توان می کوشیدیم مردم را نسبت به کودتای خزنده حساس کنیم. و همانطور که واقعیتهای زیر نشان می دهند، این حساسیت روزافزون سبب شد که تا ۸ ماه، یعنی تا ژوئن ۱۹۸۱ (خرداد ۱۳۵۹)، نتوانند برنامه برکناری بنی صدر را عملی کنند.

آن زمان، اکثریت قاطع "روحانیت مبارز تهران" با گروه رفسنجانی - بهشتی مخالف بودند. واکنش شدید افکار عمومی که با ابراز نفرت نسبت به سه مفسدین (بهشتی، رفسنجانی، خامنه ای) بروز می کرد، سبب شد که نزد خمینی بروند و از کارهای گروه بهشتی - رفسنجانی انتقاد کنند. از نزد او که بیرون آمدند، نزد من آمدند و قرار بر جلسه ای شد. در آن جلسه که در ۶ دسامبر ۱۹۸۰ (۱۵ آذر ۱۳۵۹) تشکیل شد، ربط توطئه ساقط کردن رئیس جمهوری را با چگونگی حل مسئله گروگانگیری باز گفتم. البته اسم خمینی را به میان نیاوردم. در کارنامه همان روز (جلد ۴ ص ۵۷) نوشتم:

« بهتر است هیأتی تعیین بشود و موارد را یک به یک تحقیق کند و گفتم از نظر من یک توطئه برای ساقط کردن جمهوری وجود دارد که ظاهراً مخالفت با رئیس جمهور است. بعد از اینکه کار او را ساختند، دیگر معلوم است بنائی که پایه اش سست شد، چقدر دوام می آورد؟»

به افراد حاضر حالی کردم که سازشی با گروهی که ریگان را در امریکا بر سر کار آورده، بعمل آمده است و نتیجه قهری این سازش، از بین بردن بنی صدر است. بنابراین، پیشنهاد کردم یک هیات ۵ نفری انتخاب بشود و در فعالیت های هر دو طرف، (طرف بنی صدر و طرف بهشتی - رفسنجانی) داوری کند. رفسنجانی و رجائی البته با تشکیل این هیات موافق نبودند و بعد هم گفتند از راه اتفاق در این جلسه شرکت کرده اند. اما هیات انتخاب شد و البته یکی از عوامل بازدارنده انجام طرح برکناری بنی صدر قبل از روی کار آمدن ریگان، گشت.

\* با اینهمه، نه حمایت عمومی و نه تشکیل هیات ۵ نفری و نه سخنان افشاگر حسین خمینی و نه موضع قاطع فرماندهان نظامی و دست آوردهای جنگی، مانع از آن نشدند که گروه بهشتی - رفسنجانی طرح برکناری رئیس جمهوری را پی بگیرد. روشن بود که می خواهند پیش از امضای قرارداد آزادی گروگانها، او را برکنار کنند. در واقع امیدوار بودند که خمینی استعفائی را که ماه ها پیش نوشته و نزد او گذاشته بودم، منتشر کند و مشکلی در امضای قرارداد علنی پیش نیاید و مانع اصلی سازش از سر راه اجرای قرار پنهانی با ریگان - بوش، برداشته شود. در حقیقت، گرچه نمی خواستند گروگانها پیش از لحظه ادای سوگند از جانب ریگان آزاد بشوند و این یکی از دو دلیل دوم مهمتر بود: تاریخهای پیشنهاد دادن و یا پیشنهاد متقابل دادن حکومت



ایران، عیناً همان تاریخها بودند که در آنها، برای برکناری بنی صدر اقدامی (گاه اقدامهایی) بعمل می آمد. این دوره، دوره شدیدترین فعالیتها برای برکنار کردن و اگر نشد از بین بردن رئیس جمهوری بود:

- در ۱۱ دسامبر ۱۹۸۰ - ۲۰ آذر ۱۳۵۹، رجائی بعنوان نخست وزیر، بخشنامه ای صادر کرد که نامه های رئیس جمهور به وزارتخانه ها، باید از طریق دفتر نخست وزیر ارسال شوند! این بخشنامه بر خلاف قانون اساسی بود اما ...

- فشار به مردم روز افزون می شد: شورایعالی قضائی که بهستی رئیس آن بود، جانشین قوه قانون گذاری و نیز شورایعالی دفاع شد. بعنوان مقررات زمان جنگ، اعمالی را جرم شناخت و برای آنها مجازات معین کرد! گرفتار کردن خبرنگاران روزنامه انقلاب اسلامی در شهرها و اعضای دفاتر همکاری مردم با رئیس جمهوری، شکنجه کردن و محکوم کردن و حتی اعدام، وسعت گرفتند.

\* در برابر این هجوم عمومی به آزادیها، من با شعار دفاع از آزادی از جنگ با ارتش متجاوز مهمتر است، در شهرهای کشور به گردش پرداختم. می گفتم: (جلد ۴، روزها بر رئیس جمهور چگونه می گذرد؟؛ ص ۹۱)

« ای مردم! اگر خدمتی من در این جنگ کرده ام و ناممکن ممکن شد و نیروهای مسلح ما توانستند دشمن را سد کنند و مانع از انجام توطئه بشوند، به گمان خودم در برابر خدمتی که برای حفظ آزادیهای شما کرده ام، ناچیز است. ارزش این جنگ و این رهبری در این است که با کوشش در دفاع از آزادیهای شما توأم شد.»

گروه بهستی - رفسنجانی در برابر این استراتژی، به این حيله متوسل شدند که باید بی اعتقادی مرا به ولایت فقیه پیش بکشند و تبلیغ کنند تا ساکت بشوم. این تبلیغ را به راه انداختند که:

« تکیه بنی صدر به رأی مردم مفهوم مخالفی هم دارد و آن نفی ولایت فقیه است.»

این حيله کارگر نشد زیرا من و دوستانم به دفاع از آزادیها وسعت بخشیدیم. برای اینکه این حيله را بی اثر کنیم، گفتیم در وابستگی، ضد اسلام جایگزین اسلام می شود و راست می گفتم.

\* گروه بهستی - رفسنجانی، همزمان فشار به ارتش را افزایش دادند:

- افسران ارتش را بر خلاف قانون اساسی به مجلس احضار می کردند و آنها را مورد استیضاح قرار می دادند؛

- در جلسه غیرعلنی مجلس گفتگو کرده بودند که تا وقتی فرماندهی کل قوا از بنی صدر گرفته نشود، "جو سیاسی جامعه، سالم نخواهد شد".

اما مهمترین کوششهای این گروه در ماه دسامبر ۱۹۸۰، دو تا بودند:

یکی دعوت رجائی، نخست وزیر درباره جنگ و خطر پیروزی ارتش!:

\* برای اینکه تظاهرات سراسر کشوری موفق شوند، در شهرها شایع کردند که گروه بنی صدر می خواسته است ۴۰ روحانی را ترور کند. مردم اصفهان در اجتماعی گرد آمده بودند تا نطق سلامتیان را گوش کنند. گفتند در این اجتماع، عکس خمینی را پاره کرده اند. دستگاههای رادیو - تلویزیون و روزنامه ها و نماز جمعه ها، درباره این واقعه ساختگی فراوان تبلیغ کردند. در جوی که بدینسان بوجود آورده بودند، چهار روحانی چهار استان، مدنی امام جمعه تبریز و صدوقی امام جمعه یزد و دستغیب امام جمعه شیراز و طاهری امام جمعه اصفهان، مردم شهرهای ایران را دعوت به راه پیمائی و میتینگ در دفاع از روحانیت و ابراز انزجار نسبت به مخالفین روحانیت، کردند. در کارنامه ۱۷ دسامبر نوشتم (۲۶ آذر - جلد ۴، صص ۱۱۸ و ۱۱۹) که خمینی اجازه برگزاری این تظاهرات را نخواهد داد؟ گروه بهستی - رفسنجانی مطمئن بودند حداقل عزل بنی صدر را از فرماندهی کل قوا بدست خواهند آورد. روز ۱۷ دسامبر ۲۶ آذر، که روز برگزاری تظاهرات بود، روز تعیین تکلیف رئیس جمهوری خوانده بودند.

به خمینی پیام دادم که از برگزاری تظاهرات استقبال می کنم، خود نیز صبح روز تظاهرات، مردم را دعوت به شرکت در آن خواهم کرد. در اجتماع مردم تهران شرکت خواهم کرد و آنچه را تا بحال نگذاشته اید بگویم، به مردم خواهم گفت و خواهیم دید مردم جانب آنها را می گیرند یا مرا؟

می دانستم خمینی تظاهرات را بر هم خواهد زد. در کارنامه نوشتم که یک شب پیش از آن، در پاسخ افسران که اظهار نگرانی می کردند، گفته ام: امام راه پیمائی را لغو خواهد کرد!

این لغو، پیروزی مسلم ما در یکی از مهمترین زمینه ها، یعنی زمینه افکار عمومی بود: نخست نگران بودند که مردم به راه پیمائی نیابند. اما نگرانی زیاد نبود زیرا دستگاه های تبلیغاتی همه در انحصار آنها بود و می توانستند کاهی را کوهی جلوه دهند. اما وقتی فهمیدند رئیس جمهوری خود در اجتماع شرکت می کند و حالت یک بحث آزاد میان خود و آنها بوجود می

آورد و در پی این بحث آزاد، جهت گیری مردم نوعی رفراندوم بسود رئیس جمهوری و به زیان آنها می شود، مصلحت را در لغو آن دیدند. این اولین بار بود که ابتکار اجتماعی را که خود دعوت می کردند، از دست می دادند. پیدا بود که این وضع را تحمل نخواهند کرد. بهر رو، از آن پس دیگر نکوشیدند مردم را از رئیس جمهوری جدا کنند بلکه کوشیدند مردم را مهار کنند و به تبلیغ مرام واقعی خود پرداختند که مردم عقل ندارند و رأی مردم هیچ ارزشی ندارد!

در کارنامه ۱۸ دسامبر (۲۷ آذر)، یک روز پس از لغو راه پیمائی و بمناسبت واکنش مردم اصفهان در یکی از اجتماعها که در آن قطعنامه پیشنهادی را نپذیرفته بودند، پیامی را که به خمینی داده بودم، در این عبارات به مردم گزارش کردم:

« نوشته ها و گفته های من هستند و عمل من هست و گواهی می دهند که من از آن جریان فکری که گمان می کند مردم فعل پذیرند، هر چه به آنها القاء کنی می پذیرند، اگر در اجتماعاتی آمدند هر قطعنامه ای که بخوانی می گویند "الله اکبر" و تصویب می کنند، نیستیم. من بر این باور نبوده ام و نیستیم. عقیده ام بر این است که وجدان عمومی، شعور عمومی، آگاهی عمومی وجود دارد و به هر قطعنامه ای بله نمی گوید. در اجتماع هائی هم که قطعنامه بگذرانند و عده ای در آن "الله اکبر" بگویند و به پای مردم بگذارند، دیگران ساکت نمی مانند و نباید هم ساکت بمانند. باید صدای خودشان را بلند کنند و می کنند.»

\* با این شکست، گروه بهشتی - رفسنجانی، در دو صحنه شکست خوردند:

مردم و ارتش. واکنش آنها را درباره مردم آوردم. درباره ارتش، واکنش آنها بسیار شدید بود. رجائی در مسجد سپهسالار (مطهری) گفت:

« ۶ ماه دیرتر، با نهادهای انقلابی پیروز بشویم بهتر از اینست که با ارتشی پیروز بشویم که کودتاگران را بکار گرفته است. ما آن پیروزی را که این ارتش بدست بیاورد نمی خواهیم. زیرا بعد از جنگ، با این ارتش مقابل خواهیم شد.»

این ترس از پیروزی نظامی را تا آخر جنگ از دست ندادند و یکی از دلایل طولانی شدن جنگ و پابان غمبار آن همین ترس بود. بهر رو، با این سخنان، روشن می شد که برنامه گروه بهشتی - رفسنجانی طولانی کردن جنگ و جلوگیری از پیروزی ارتش است.

در تاریخ ۲ ژانویه ۱۹۸۱ (۱۱ دیماه ۱۳۵۹) نامه ای به هیات ۵ نفری منتخب روحانیت مبارز تهران نوشتم. سخنان رجائی را اطلاع دادم و به اشاره ربط این سخنان و اقدامات دیگر را با انتخاب ریگان و چگونگی حل "مسئله گروگانها" گوشزد کردم:

« با توجه به وضع جنگ و وضع گروگانها و نزدیکی زمامداری ریگان و وضع اقتصادی و ...، مصلحت کشور در شعله ور کردن آتش برخوردها نیست.»

\* همین ها که می گفتند ۶ ماه دیرتر، بهتر از اینست که با این ارتش پیروز بشویم، کارزار تبلیغاتی گسترده ای براه انداختند که چرا ارتش خرابیده است و چرا حمله نمی کند. در واقع می دانستند که در تدارک یک حمله بزرگ هستیم. فشار می آوردند این حمله هر چه زودتر انجام بگیرد و ما می خواستیم یکی دو روز به زمامداری ریگان مانده، این حمله را انجام بدهیم. هم به این لحاظ که باید تمامی امکانات را برای موفقیت حمله گرد می آوردیم و هم به این لحاظ که پیش از زمامداری ریگان، عراق تن به صلح با شرایط ایران بدهد و هم بدین لحاظ که ریگان از روز اول با ایرانی موفق و بی نیاز به آن سازش پنهانی رو برو بشود. برای بالا بردن شدت فشار، منتظری را نیز وارد عمل کردند و او علاوه بر اظهارات پی در پی، به خمینی نامه یا تلگرام فرستاد و از او خواست فشار بیاورد حمله انجام بگیرد. خمینی این فشارها را به ما منتقل می کرد. در نتیجه حمله را در ۲ ژانویه بعمل آوردیم و البته نتیجه مطلوب را ببار نیاورد. ارتشیان می گفتند و به حق که به آنها خیانت شده و فرصت مهمی از دست کشور بدر رفته است. نامه ای به خمینی نوشتم و استعفا کردم. در واقع بر این نظر بودم که با روی کار آمدن ریگان، طرف ایرانی سازش پنهانی بر کوششهای خود برای برکنار کردن رئیس جمهوری و طولانی کردن جنگ می افزود و زیانهای که به کشور می رسیدند، عظیم تر می گشتند. خمینی نپذیرفت و با شدت تمام به کسانی که آن فشارها را آورده بودند، پرخاش کرد!

از سوی دستگاه ریگان مراجعت مکرر می شدند و مراجعه کنندگان خود می گفتند با بهشتی - رفسنجانی ارتباط دارند:

\* یکی از مسئولان دایره اطلاعات ریاست جمهوری، رشید صدرالحفاظی، بعد از کودتای ژوئن ۱۹۸۱ (خرداد ۱۳۶۰) اعدام شد. با آنکه او را مجبور کرده بودند در برنامه اظهار ندامت تلویزیونی شرکت کند و به اعدام نیز محکوم نشده بود، اعدامش کردند، گناه او چه بود؟ پاسخ را در زیر خواهید یافت.

بخصوص بعد از انتخاب ریگان بود که دیگر مراجعات تلفنی به دفتر ریاست جمهوری نیز می شد. تلفن کننده می گفت از جانب ریگان است و می خواهد درباره گروه‌گانه صحبت کند. پاسخها منفی بودند: رئیس جمهوری جز حکومت امریکا که در حال حاضر ریاستش با کارتر است، آنهم از مجرای رسمی، حاضر نیست با کسی و مقامی و گروهی رابطه برقرار کند. بر اثر این مراجعات، رشید صدرالحفاظی مامور شد رابطه دستگاه ریگان را با گروه بهشتی - رفسنجانی پی گیری کند و عناصر کلیدی را بیابد. او گزارشی در ۱۰۰ صفحه تهیه کرد. بنا بر این گزارش، جناحی از حزب جمهوری اسلامی با کسانی که از کودتای اوت ۱۹۵۳ (۲۸ مرداد ۱۳۳۲) با دستگاه سیا در ارتباط بودند، همکاری داشتند. شخص بهشتی نیز با سلیوان و هایزر ارتباط داشته و موافقت با سلیوان، آخرین سفیر امریکا در ایران، مبنی بر ایجاد رژیم بر اساس وحدت نظامیان و روحانیان را او کارگردانی کرده است. بدینسان، هنوز اسناد سفارت امریکا منتشر نشده و کتابهای سلیوان و هایزر چاپ نشده بودند که ما به این اطلاعات دست یافته بودیم. او را بدینخاطر اعدام کردند. کمی بعد خواهید دید چگونه این اطلاعات در سرمقاله انقلاب اسلامی، بقلم شهید حسین نواب صفوی آمدند.

اما چرا این مراجعات بعمل می آمدند؟ مراجعه کنندگان توضیحی جز این نمی دادند که ریگان مایل است با رئیس جمهوری ایران روابط دوستانه برقرار کند و با او درباره مسائل مهم گفتگو داشته باشد. اما تصور ما این بود که می خواهد حالا که سازش پنهانی بعمل آمده و او رئیس جمهوری شده است، به سازش محرمانه، رنگی رسمی بدهد. روشن بود که دستگاه ریگان بهشتی و رفسنجانی را بعنوان طرفهای خود در ایران، انتخاب نکرده بودند. بنابراین ممکن بود گفتگو می کردیم و اسلحه را ما می گرفتیم، اما به سه دلیل اینکار را نکردیم:

۱- با اصول و ارزشهایی که مردم ایران بخاطرشان انقلاب کرده بودند و ما بدانها باور داشتیم و داریم، مابینت داشت. در واقع ما با اصل دست نشاندگی مخالف بودیم. اگر بنا می شد سازشی را از دست رقبا برائیم، بهتر آن بود که با خود آنها سازش می کردیم.

۲- خمینی حالا دیگر طلبکار می شد و می توانست "سازش" ما را حربه ای بر ضد ما بکند و به سرعت خود را از شر ما بیساید. و به این مناسبت بر اعتبار خود در افکار عمومی نیز بیفزاید و

۳- حیات انقلاب ایران را در گرو آن می دانستیم که رهبران آن در برابر هیچ قدرتی زانو نزنند و اینگونه سازشها را بدترین شکل تسلیم شدن تلقی می کردیم.

\* به همان مشاور که اینک در امریکا است، در ۱۰ آوریل بار دیگر، در آلمان، مراجعه کرده بودند. گفته بودند می خواهند درباره جنگ و مطالب مهم سیاسی گفتگو کنند. پاسخ دادم نپذیرد. آیا تصادفی بود که بعد از امضای قراردادهای خرید اسلحه امریکائی از اسرائیل - که رئیس جمهوری و فرمانده کل قوا از آن اطلاع نداشت - تقاضا کنند با مشاور رئیس جمهوری ایران درباره مسائل مهم و جنگ گفتگو کنند؟

بهررو، با توجه به این اطلاعات و مراجعات و گفتگوی قبلی که با موسوی اردبیلی بعمل آورده بودم، در ۱۳ آوریل ۱۹۸۱ (۲۲ فروردین ۱۳۶۰) به او که "دادستان دیوان کشور" بود، نامه مفصلی نوشتم. در آن، از جمله آوردم که:

« نمی دانم شما چه می خواهید بکنید؟ اما حاصل یک سال اطلاعات جمع آوری شده را در خطوط اساسی طرحی که برای نابودی این جمهوری تنظیم کرده اند، به شرح زیر برای شما می نویسم. بعد شما را با خدای خود، تنها می گذارم: به حافظه خود مراجعه بفرمائید (اشاره کرده ام به صحبتهایی که با او کرده بودم و در قسمت اول گزارش آورده ام) با اینجانب هم عقیده می شوید که:

امریکائیا با هر کس، چه در دوران انقلاب و چه پس از پیروزی انقلاب، رابطه برقرار کرده اند، او را لو داده اند. نمی خواهیم از کسی اسم ببرم اما از مسئله گروه‌گانه به این طرف، با سه نفر تماس گرفته اند و هر سه نفر را لو داده اند. با آخری درباره یک حکومت ثابت از راه وحدت نیروهای مسلح و نیروهای مذهبی، صحبت کرده اند!!

دو شب پیش، در آلمان، با یکی از نزدیکان اینجانب تماس گرفته اند که می خواهند درباره مطلب مهم سیاسی، از جمله جنگ، گفتگو کنند. کسب تکلیف می کرد بپذیرد یا نپذیرد؟ گفتم نپذیرد چرا که: امریکائیا می خواهند به مردم ما و مردم امریکا و به مردم همه دنیا بگویند در این انقلاب هر کس هست، در به در، بدنبال آنها است تا بند و بست کند و از رقبای خود

جلو بیفتد. بنا بر این دو روز دیگر، خبر این ملاقات و گفتگو را، مطابق معمول، در روزنامه ای منتشر خواهند کرد. با اینکار بیاد همه هموطنان ما می آورند که هنوز کلید قدرت در دست آنها است و همین امر موجب می شود آنها که می توانند در وابستگی با غرب زندگی کنند و قدرت را هم بدست آورند، به سرعت دست بکار شوند (و البته همه شواهد و قرائن می گویند که دست بکار هم شده اند). بکار خود، سرعت خواهند بخشید. و حالا فرض کنید خطوط طرح اینها باشند:

مرحله اول: بی اختیار و بی اعتبار کردن رئیس جمهوری و نهادهای دیگر:

...

- گرفتن فرماندهی کل قوا و ناگزیر کردن وی به استعفا

...

مرحله دوم: استبداد با رنگ مذهبی، در ظاهر برای اجرای مکتب و در واقع زمینه سازی برای عود استبداد وابسته به غرب. بر موسوی اردبیلی واضح بود چرا اسم نمی برم و می دانست که مقصود رفسنجانی و بهشتی است که دست کم از ملاقات واشنگتن و پاریس بدینسو، رابطه ای مستمر با دستگاه ریگان - بوش دارند. حالا ریگان رئیس جمهوری امریکا بود و رابطه دو طرف باید هر چه زودتر جنبه رسمی بخود می گرفت. ضرورت این رسمی شدن رابطه، ما را ناگزیر می کند به گفتگو بر سر عقد موافقت نامه الجزیره باز گردیم. زمان، یعنی فاصله های زمانی، میان گفتگوها، شهادت بی خدشه ای بر وجود رابطه میان تاخیر انداختنها و فعالیتها برای حذف رئیس جمهوری منتخب مردم ایران، می دهد:

پس از بی نتیجه شدن تشبث ها، حتی اقدام به ترور، حيله حقوقی یافتند:

همانطور که در نامه به "دادستان دیوان کشور" نوشته ام، شورای عالی قضائی، و بخصوص شخص بهشتی، سخت در تلاش بودند که در دادگستری اسباب محکومیت و برکناری مرا فراهم آورند. در بهار ۱۳۶۰ (۱۹۸۱)، بهشتی کوشیده بود اعضای دیوان کشور را با محاکمه بنی صدر موافق کند. اما اعضای دیوان کشور به اتفاق آراء رئیس جمهوری را قابل تعقیب و محاکمه ندانسته بودند. بدیهی بود که وقتی به "دادستان دیوان کشور" می نوشتم سه تن با امریکا، همان که "شیطان بزرگ" می خوانید، ارتباط برقرار کرده و یکی از آنها بند و بست کرده است. حداقل باید توضیحی می خواست. اما نه آن وقت توضیحی قضائی و غیرقضائی خواست و تعقیبی قضائی را لازم دید و نه وقتی این نامه را در کتابی هزار صفحه ای، تحت عنوان "غانله چهاردهم اسفند ۱۳۵۹"، درج کرد، توانست آن را تکذیب کند. گذرا بگویم که این کتاب در تاریخ قضائی جامعه های بشری، شاید بی مانند باشد. زیرا عالی ترین مقام قضائی، بی اعتنا به ضرورت بی طرفی مقام قضاوت، مدعی رئیس جمهوری ایران و دوستان و همکاران او شده و هر اتهامی را بر آنها وارد آورده است!

بهر رو، مقامات رژیم خمینی درباره روابط پنهانی که میان بهشتی - رفسنجانی با ریگان - بوش، از پیش از انتخاب شدن آن دو در ۱۹۸۰، سکوت مطلق کرده اند. شگفت زدگی خواننده اندازه نخواهد شناخت وقتی بداند در این کتاب ۱۰۰۰ صفحه ای، کلمه ای از اعلام جرم رئیس جمهوری بر ضد نخست وزیر و وزیر مشاور او که قرارداد الجزیره را امضاء کرده بودند، نیست! ماجرای امضای موافقتنامه را در ماه های دسامبر ۱۹۸۰ و ژانویه ۱۹۸۱ پی بگیریم و ببینیم چسان کار به اعلام جرم کشید:

\* در ۲۵ نوامبر ۱۹۸۱ (۳ آذر ۱۳۵۹) احمد خمینی، فرزند خمینی، نامه ای تهدیدآمیز به من نوشته بود. تهدید کرده بود که امام می تواند شما را خرد کند. پاسخ سختی به او نوشتم. از جمله یادآور شدم:

« تهدید کرده اید که آقا می تواند مرا خرد کند. من هیچوقت در این باره تردید نکرده ام ... چند بار گفته ام مردم آقا را مرجع قبول دارند و نه سیاستمدار ... آن جمهوری که اولین رئیس جمهورش، با محبوبیتی که تحصیل کرده است، یک سال دوام نیاورد، جمهوری قابل دوامی نیست. آنها که اینهمه توطئه می چینند، این را می دانند که خرد کردن من، مرگ جمهوری است. بهمین نظر است که اینهمه بدنبال گلوله ای هستم که به من بخورد ... استعفا هم نزد امام است ... زودتر جانم را خلاص کنید.»

در واقع، ۳ توطئه ترور در ماههای نوامبر و دسامبر ۱۹۸۰ (آبان و آذر ۱۳۵۹) کشف شدند. از جمله، گروهی مامور شده بود رئیس جمهوری را در روز عاشورا، در همان روز که مردم را دعوت کرده بود در میدان آزادی اجتماع کنند و حقایق را از زبان او بشنوند، بکشند. با آنکه یکی از اعضای گروه خود به دفتر ریاست جمهوری آمد و همه چیز را گفت، دادگستری کوچک

ترین اقدامی نیز نکرد. در کارنامه ۱۷ تا ۲۱ ژانویه ۱۹۸۱ (۲۶ تا ۳۰ دی ماه ۱۳۵۹) موضوع را عنوان کردم. باز دادگستری مثل سنگ، سرد و بی تفاوت برجا ماند!!

حالا دیگر هم ما می گفتیم " اگر خط امریکا پیروز بشود، نخستین کسی که کشته خواهد شد، رئیس جمهوری خواهد بود (کارنامه ۱۷ تا ۲۱ ژانویه ۸۱) و هم افراد گروه بهشتی - رفسنجانی می گفتند اگر امام وارد عمل نشود، " حذف فیزیکی بنی صدر " تنها راه علاج است!

در این جو سیاسی، گفتگوهای گروه بهشتی - رفسنجانی با دستگاه کارتر بر سر موافقتنامه ادامه داشت. روشن بود که طرف ایران دفع الوقت می کند. زیرا می خواست پیش از امضای موافقتنامه، کار رئیس جمهوری را تمام کند. فاصله های زمانی، خود بخوبی نشان می دهند که وقت کشی می کردند و سرانجام وقتی دیگر دفع الوقت ممکن نگشت، بناگهان بهزاد نبوی از امریکا ۲۴ میلیارد دلار بابت مطالبات تضمین، خواست:

\* در ۱۲ نوامبر (۱۹ آبان)، هیات الجزایری وارد ایران شد و مذاکرات کاملاً سری را با هیات ایرانی به ریاست بهزاد نبوی، شروع کرد. الجزایر واسطه میان دو هیات ایرانی و امریکائی بود. همینجا بگویم که از اول تا آخر مذاکرات، کلمه ای به رئیس جمهوری گزارش داده نشد. پاسخ بهزاد نبوی به پیشنهادهای امریکا، ۱۴ روز بعد، در ۲۶ نوامبر به کاخ سفید رسید!

\* امریکا بلادرنگ پاسخ داد و پاسخ را کریستوفر در ۱ دسامبر به الجزیره برد. آنطور که گاری سیک می نویسد، برژنسکی به کارتر پیشنهاد کرده بود به ایران گفته شود این پیشنهادها حرف آخر امریکا است و اگر قبول نکردید، حل مسئله می ماند بعد از روی کار آمدن ریگان. کارتر بعد از شور با ماسکی، نظر را پسندیده بود و از طریق الجزایر به حکومت تهران ابلاغ کرده بود. هیات الجزایری در ۳ دسامبر به ایران بازگشت:

\* بهزاد نبوی پس از آنکه یک هفته معطل کرد، در ۱۱ دسامبر (۲۰ آذر)، پاسخ دو سؤال از امریکا را مطالبه نمود: ۱- حکومت امریکا و نه گروهانها و کسانشان خسارتی مطالبه نکنند و ۲- امریکا بر آوردی از اموال شاه و بستگان او در اختیار ایران بگذارد! حقوقدانان طرف شور بهزاد نبوی، ارزش این اموال را ۵۶/۵ میلیارد دلار بر آورد کرده بودند.

\* در ۱۲ دسامبر دستگاه کارتر به سؤال اول او، جواب مساعد داد و به سؤال دومش پاسخ داد که میزان اموال آنها را نمی دانیم و بر فرض که کارتر دستور ارزیابی بدهد، کار ارزیابی در مدتی که از ریاست جمهوری او مانده است، تمام نمی شود.

\* در ۱۷ دسامبر ۱۹۸۰ (۲۶ آذر ۱۳۵۹)، بهزاد نبوی یادداشتی در ۳۰۰۰ کلمه از طریق واسطه الجزایری، تسلیم امریکا کرد و خواست که امریکا ۲۴ میلیارد دلار به بانک الجزایر بابت سپرده های ایران و تضمین پرداخت اموال شاه به ایران، بسپرد.

\* هم ما در ایران و هم دستگاه کارتر در امریکا می دانستیم که این اشکال تراشی برای به تاخیر انداختن لحظه آزادی گروهانها است. من در کارنامه به صراحت نوشتم که مقصود اصلی، به تاخیر انداختن آزادی گروهانها تا لحظه زمامداری ریگان است. بلکه در این میان بنی صدر را نیز کنار زدند و ... دستگاه کارتر نیز چون می دانست مقصود چیست، مذاکره را قطع نکرد. در ۲۱ دسامبر (۳۰ آذر) با دولت الجزایر وارد شور شد. در ۳۰ دسامبر (۹ دیماه)، در پی گفتگو با هیات الجزایری در واشنگتن، پاسخ امریکا آماده شد و هیات الجزایری در ۳ ژانویه (۱۲ دیماه) در تهران با بهزاد نبوی و هیات او وارد گفتگو شد. در ۶ ژانویه (۱۶ دیماه)، هیات الجزایری به دولت امریکا اطلاع داد که نسبت به حل مشکل خوشبین است. اما تنها در ۱۵ ژانویه (۲۴ دیماه) بود که بهزاد نبوی بناگهان ۱۸۰ درجه واگرد زد: نه تنها از همه ادعاهای مالی و ضمانت چشم پوشید، بلکه حاتم بخشی را بدانجا رساند که پذیرفت قرضه های خارجی را نیز یکجا بپردازد! برای آنها که از واقعیتها اطلاع داشتند، این تغییر موضع بهت آور بود.

\* در ۱۷ ژانویه (۲۶ دیماه)، بهزاد نبوی موافقتنامه را پاراف کرد. ۱۸ و ۱۹ ژانویه (۲۷ و ۲۸ دیماه)، شنبه و یکشنبه تعطیل بودند. با اینحال مقامات امریکائی موافقتنامه را امضاء کردند و پس فرستادند. بهزاد نبوی، در ۱۹ ژانویه (۲۸ دیماه)، بدون اطلاع رئیس جمهوری و بر خلاف اصل ۱۲۵ قانون اساسی، موافقتنامه را امضاء کرد. یک روز نیز صرف رفع اشکال فنی بانکی و انتقال پولها شد و هم زمان با ادای سوگند ریگان، هواپیماهای گروهانها، در ۲۰ ژانویه، از فرودگاه مهرآباد به پرواز درآمدند.

### مقایسه تاریخها، خود گزارشگر واقعیتها هستند:

\* وقتی این تاریخها را با تاریخهایی که در آنها قرار بود تکلیف رئیس جمهوری ایران را به این یا آن صورت معین کنند، مقایسه کنید، از انطباقشان بر یکدیگر، به شما بهت زدگی کاملی دست خواهد داد. این مقایسه نشان می دهد که گروه بهشتی -

رفسنجانی، تحت دو فشار عمل می کرده اند: یکی این فشار که باید تا ۲۰ ژانویه موافقتنامه را به امضاء می رساندند و دیگری این فشار که می دانستند رئیس جمهوری ایران موافقتنامه را امضاء نخواهد کرد و وقتی او امضاء نکند، قانونی نیست. این بود که به همه تدابیر، از جمله ترور، متوسل شدند. موفق نشدند. این گروه که با گروه ریگان - بوش سازش کرده بودند، می دانستند که رئیس بانک مرکزی در مذاکره و در امضای موافقتنامه، بخصوص وقتی پای اجرای موافقت نامه پنهانی برای خرید اسلحه می رسد، نقش اول را پیدا می کند. این بود که حذف وی را یکی از هدفهای اصلی خود قرار دادند:

\* هر اندازه به ۲۰ ژانویه (۲۹ دیماه) نزدیک تر می شدیم، حمله ها به علی رضا نوبری، رئیس بانک مرکزی بیشتر می شدند. در ۱۷ دسامبر، رجائی، نخست وزیر، نامه ای به رئیس جمهوری نوشت و در آن حمله سختی به نوبری کرد. پاسخ رئیس جمهوری حمایت قاطع از رئیس بانک مرکزی بود. از این زمان تا کودتا در ژوئن ۱۹۶۰ (خرداد ۶۰)، نوبری حتی یک روز از حمله معاف نشد و سرانجام نیز لایحه ای به مجلس بردند تا بتوانند رئیس بانک را تغییر بدهند. زیرا اجرای موافقتنامه سری با ریگان - بوش، بخصوص با ریاست نوبری بر بانک مرکزی، غیر ممکن بود.

\* در ۱۹ ژانویه ۱۹۸۱ (۲۸ دیماه)، نامه ای به آقای خمینی نوشتم و این موافقتنامه را تسلیم نامه خواندم و از او خواستم از امضای غیرقانونی آنچه ننگ تاریخی می خواندم، جلوگیری کند. سود نبخشید و موافقتنامه امضاء شد.

موافقتنامه با کارتر و سازش با ریگان - بوش، نقش تعیین کننده ای در تحول به استبداد و ادامه جنگ پیدا می کند: اظهار نظرهای مشابه بهشتی و رفسنجانی، در ۲۱ و ۲۲ ژانویه ۱۹۸۱ (۳۰ دی و یک بهمن ۱۳۵۹)، ظاهری بودند که باطن، یا سازش ها را، نمایان می ساختند. در ۲۲ ژانویه، بهشتی در ارزیابی موافقتنامه الجزیره گفته است:

« ما راهمان را پیدا کرده ایم. ملت راهش را پیدا کرده، دولت راهش را پیدا کرده، مجلس راهش را پیدا کرده و حرکت می کند و این مجموعه همآهنگ همچنان در خط وابسته نبودن به آمریکا و هرگونه ابر قدرت و قدرت جهانی دیگر، جلو خواهد رفت و این گروهانها بعنوان یک مسئله روز که هر روز در جراید و رادیو تلویزیونها مطرح بودند، باید یک روزی بکارشان پایان داده می شد.»

و یک روز پیش از او رفسنجانی همان سخن را گفته بود و "امام" را نیز، بر مجموعه همآهنگ، افزوده بود: دولت و مجلس و امام و دستگاه قضائی یک جهت هستند. اگر هم گروهانگیری نمی کردیم، امریکا عراق را به حمله به ایران وامی داشت.

بدینسان، با صراحتی شگفتی آور می گفتند مقصود از گروهانگیری، استقرار در قدرت بوده است! می گفتند و بصراحت که گروهانگیری و حل "مسئله" آن، به ترتیبی انجام گرفته است که قدرت دولتی در هر سه قوه اجرائیه و قضائیه و مقننه، بطور کامل به قبضه آنها در آید. همانطور که در این دو اظهار نظر ملاحظه می شود، اسمی از رئیس جمهوری نبرده اند. تنها عضو ناها همآهنگ او بود و باید حذف می شد. سازش با ریگان - بوش این امر را ایجاب می کرد. و برابر اطلاع ما در آن زمان، ریگان - بوش شرط اجرا شدن موافقت نامه پنهانی را تعیین تکلیف دولت قرار داده بودند. به محض اطلاع از این امر، منعکسش کردم. حتی پیش از آنکه در ماه آوریل، کسان ریگان تماس با مشاوران مرا از سر بگیرند. وقتی ریگان گفت در ایران دولتی که بشود با آن سروکار داشت، وجود ندارد، در ایران بسیاری معنای حرف او را می دانستند: باید کار یکسره بشود. وگرنه قرار محرمانه بدون حل مشکل دولت در ایران قابل اجرا نیست!

\* در حوالی ۱۰ ژانویه ۱۹۸۱ (کارنامه ۲۲ تا ۲۴ دیماه ۱۳۶۰) متنی ۴۰ صفحه ای که ترتیب اجرائی همان طرح براندازی رئیس جمهوری بود که در ابتدای این قسمت شرحش را دادم. بدست دایره اطلاعات ریاست جمهوری افتاد. در این متن، از جمله طرح ترور بنی صدر در جاده های خوزستان، از راه تصادف اتومبیل، بیان شده بود. پیش بینی بعد از قتل او را نیز کرده بودند: باید برایش عزای ملی اعلام کرد. گفته شده بود که فتوای قتل او را نیز از یک فقیه گرفته اند.

اما هیچیک از توطئه ها به نتیجه نرسیدند. من پس از شور با کارشناسان قضائی، به ترتیبی که در پایین شرح خواهیم کرد، بر ضد رجائی، نخست وزیر و بهزاد نبوی، وزیر مشاور، اعلام جرم کردم. بهزاد نبوی می دانست و خود گفته بود که کارش خیانت آمیز است:

\* بهزاد نبوی، در ۱۹ ژانویه، همان روز که قرارداد را امضاء می کرد، تصویب نامه هیات وزیران را در این باره، برای ملاحظه و امضای رئیس جمهوری فرستاد! تصویب نامه البته بعد از تمام شدن کار، به دفتر رئیس جمهوری رسید!

\* در ۲۵ ژانویه (۴ بهمن) گفت: رئیس جمهور بطور روزمره در جریان مذاکرات بود و اگر کار خلافی صورت می گرفت، حتماً تذکر می داد! دفتر ریاست جمهوری تکذیب نامه شدیداللحنی صادر کرد. در نتیجه در ۲ فوریه (۲۲ بهمن)، ناگزیر مصاحبه ای

کرد و گفت: چون عجله در کار بود!!، بیانیه را به نظر رئیس جمهوری نرساندیم. در ماه اکتبر عجله لازم نبود و بهنگام مذاکره آن فاصله های زمانی دراز لازم بودند و در تمام مدت کلمه ای به رئیس جمهوری گزارش داده نشده بود، اما حالا بقدری عجله در کار می آمد که امکان نمی داد موافقتنامه را به اطلاع رئیس جمهوری برساند!!

\* در ۵ فوریه (۱۴ بهمن)، پس از آنکه محاسبات کارشناسان مدلل ساخت زیانهای مالی هنگفت به ایران وارد آمده اند، بهزاد نبوی، همان کسی که از امریکا ۲۴ میلیارد بعنوان مطالبات و تضمینات می خواست، مصاحبه کرد و گفت: اینقدر چرتکه نیاندازید. هدف گروگانگیری مالی و اقتصادی نبود!!

## می دانستند قرارداد جزئی از یک سازش است:

\* در همان روز ۱۹ ژانویه ۱۹۸۱ که بهزاد نبوی قرارداد را امضاء می کرد، گفته بود وثوق الدوله قرارداد ۱۹۱۹ را با انگلیسها امضاء کرد و من قرارداد ۱۹۸۱ را با امریکاییها امضاء می کنم. قرارداد ۱۹۱۹ که ایران را تحت الحمایه انگلیس می کرد، نتیجه سازشی بود میان انگلیسها و بخشی از رجال ایران که وثوق الدوله ترجمان خواستشان در حکومت کردن بر ایران بقیمت واگذاری کشور به انگلستان بود. قرارداد ۱۹۸۱، نیز، نتیجه سازشی بود که میان گروهی با قدرتی خارجی امضاء می شد. این قرارداد نیز زیانهای عظیم به ایران وارد می آورد. سبب ادامه جنگ می گشت و امروز که از سازش پنهانی پرده برداشته شده است، دیگر کسی نیست که نداند هزاران کشته و زخمی و میلیاردها دلار زیان و از دست رفتن یک دهه فرصت رشد و .... نتیجه این قرارداد دو رویه بوده است.

\* در ۲۹ ژانویه ۱۹۸۱ (۸ بهمن ۱۳۵۹)، سفیر الجزایر نزد من آمد. در کارنامه همین روز، قسمتی از گفتگوهای او را درباره سیاست دستگاه ریگان آورده ام. او اصرار داشت که جنگ را در اولین فرصت تمام کنید. اگر نه، از رهگذر سازشی که میان دستگاه ریگان و رهبری حزب جمهوری اسلامی بعمل آمده است، شما را برکنار خواهند کرد و جنگ را تا وقتی مصلحت آنها اقتضا کند، ادامه خواهند داد. من از رویه دولت الجزایر انتقاد کردم که چرا واسطه این سازش شده است. پاسخ داد که در قرارداد الجزیره ما واسطه بوده ایم اما در سازش میان ریگان با رهبری حزب جمهوری اسلامی ما واسطه نبودیم! در مورد قرارداد الجزیره نیز ما مکرر گفتیم این قرارداد به زیان ایران است. اما هم آقای رجائی و هم آقای بهزاد نبوی اصرار ورزیدند که نگران خسارتهای مالی نباشید!!

\* در ۱۹ ژانویه ۱۹۸۱، یک روز پیش از آغاز زمامداری، ریگان در مصاحبه با اشپیکل، گفته بود در ایران حکومتی وجود ندارد. این امر که بعد از کودتای ژوئن ۱۹۸۱ (خرداد ۶۰)، با رژیم ملاتاریا روابط پنهانی برقرار کرد، روابطی که از ۱۹۸۵ بدینسو، افتضاح ایران گیت را بار آورد، دلیل مسلم بر این واقعیت است که مقصود او این بود که اگر حکومت ایران یک صدا نشود، سازش پنهانی قابل اجرا نیست. اما هم در آن زمان، آنها که از سازش اطلاع داشتند و بخصوص ما که طرف مراجعات مستقیم افراد دستگاه ریگان بودیم، می دانستیم که این سخن اخطار به طرف ایرانی معامله پنهانی است. بر ما روشن بود که ریگان به آنها اخطار می کند که تا وقتی تکلیف دولت معین نشده است، قرار پنهانی اجرا نخواهد شد. این سخن ریگان هرگونه ابهامی را درباره مفهوم موضعگیریهای بهستی و رفسنجانی، بلافاصله بعد از حل مسئله گروگانها در ۲۱ و ۲۲ ژانویه، از بین می برد. دلیل مراجعات بعدی دستگاه ریگان را به مشاوران رئیس جمهوری بدست می داد. می دانستیم که اگر بلافاصله عمل نکنیم، فردا دیر است! در کارنامه ۱۶ تا ۲۱ فوریه (۲۵ تا ۳۰ بهمن) پس از بحث درباره سخن ریگان و بگین، نوشتیم:

هموطنان ما لابد بیانات وزیر خارجه امریکا درباره گروگانها را شنیده اند و روز به روز بیشتر روشن می شود که همانند دوران مصدق، آنها که در آن روز درباره امریکائی بودن مصدق اصرار و تبلیغ می کردند (آیت الله کاشانی و گروه او) بعد معلوم شد خود آنها (تبلیغ کنندگان) امریکائی بودند. امروز آنها که بظاهر و در حرف، خود را ضد امریکائی می نمایانند، در واقع با جلوگیری از هر موقعیتی در هر زمینه، سیاست امریکا را در ایران به اجرا می گذارند.

از صفحه ۱۶۷ تا ۲۰۳ جلد ۵ کارنامه درباره سیاست دولت ریگان در ایران است. جای جای، سازش پنهانی و هدف واقعی ریگان از اظهاراتش را موضوع بحث قرار داده ام و به این نتیجه رسانده ام که مقصود اصلی حذف اولین رئیس جمهوری منتخب مردم ایران و عقیم کردن تجربه دمکراسی و باز گرداندن ایران به وابستگی و از خود بیگانه کردن اصلها و ارزشهای راهنمای انقلاب ایران است. (بخصوص از ص ۱۹۵ بعد)

بنابراین، وقتی در جلسه ۱۶ مارس ۱۹۸۱ (۲۵ اسفند)، در حضور خمینی، قرار شد هر کس پیشنهاد خود را بنویسد و به خمینی بدهد، من در حضور جمع گفتم از مضمون پیشنهاد آقایان بهشتی و رفسنجانی اطلاع دارم. پیشنهادشان همان است که آقای بهشتی در گفتگو طرح کرد: یک طرف بماند و یک طرف برود. یعنی بنی صدر برود. حاضران خندیدند. احمد خمینی گفت بله پیشنهاد کرده اند یک طرف کنار برود و بگذارد طرفی که هماهنگ است کارش را بکند!

بهر رو، در پی اظهارات ریگان، دستور دادم اعلام جرمی تهیه کنند. این اعلام جرم در ۱۰ آوریل به امضای من به دادگستری داده شد.

پیش از آن، آقایان بهشتی و رفسنجانی و رجائی را به بحث آزاد دعوت کردم. این دعوت بعد از مراجعه فردی از دستگاه ریگان به مشاور من در آلمان و قبل از جلسه ۱۶ مارس در حضور خمینی بود. بهشتی نپذیرفت و تهدید کرد: شرکت در این بحث "منوط به انجام بازپرسی از رئیس جمهور است"! (اطلاعیه روابط عمومی وزارت دادگستری) رجائی گفت: رئیس جمهور می تواند در جلسات هیات وزیران شرکت کند و نیاز به بحث آزاد نیست و رفسنجانی مجلس را محل بحث و گفتگو خواندن و اینگونه بحثها را بی ثمر شمرد!

حسین نواب صفوی، یکی از مشاوران رئیس جمهوری در سیاست خارجی که در حد خود از سازشی که بعمل آمده بود، اطلاع داشت. در سرمقاله انقلاب اسلامی (۱۶ مارس ۱۹۸۱) درباره روابط بهشتی با آمریکا که علت واقعی ترس او از شرکت در بحث آزاد بود، نوشت:

« گزارشات مشخصی در خصوص تماسهای شما با عوامل امریکا، قبل از پیروزی انقلاب، وجود دارد. ملاقاتهای شما با هایزر و قره باغی بر کسی پوشیده نیست. اگر موارد مشابه این ملاقاتها برای امیرانتظام و مهندس بازرگان و ... آن " افشاگریها " را بدنبال دارد، چرا برای شما، جرم نیست؟ شما یک سال قبل از پیروزی انقلاب مدتی در ایالات متحده به "سیر و سیاحت" اشتغال داشتید ... و شما آقای رئیس دیوان عالی کشور، خوب می دانید که تا رفع ابهامات و اتهامات، شما استحقاق قضاوت را ندارید.»

نویسنده این سرمقاله، در سرمقاله های دیگری نیز از سازشها، به صراحت و یا اشاره سخن بمیان آورده است. او نیز بعد از کودتای ژوئن ۱۹۸۱، اعدام شد. و دانستی است که آن زمان، نه کتاب های سلیوان و ژنرال هایزر و ارتشبد قره باغی منتشر شده بودند و نه اسناد سفارت امریکا در تهران. از این اسناد، آنها که راجع می شوند به روابط ملایان حکومت گر با سفارت امریکا، هیچ منتشر نشده اند!

بعدها، گناه این دو شهید را داشتن اطلاعات زیاد گفته بودند! و اگر رئیس بانک مرکزی و دو مشاور دیگر من در مسائل خارجی کشته نشدند، بخاطر آن بود که توانستند از ایران خارج بشوند.

اعلام جرم به دادگستری داده شد، بازپرس وظیفه خود را انجام داد. روزی به نزد من آمد و گفت بدون کمترین تردید جرم واقع شده است و من آماده ام دستور توقیف نخست وزیر و وزیر مشاور را بدهم. اما موسوی اردبیلی به این عنوان که با تشکیل هیات سه نفری حل اختلاف از سوی خمینی برای رسیدگی به اختلافات بنی صدر با بهشتی و رفسنجانی و رجائی، رسیدگی به این امر در صلاحیت آن هیات است، پرونده را از بازپرس گرفت.

در نامه به موسوی اردبیلی، دادستان دیوان کشور، به این کار او اعتراض کردم که جرمی واقع شده است و رسیدگی به جرم در صلاحیت دادگستری است و نه هیات نظارت بر متارکه سیاسی میان رئیس جمهوری و "دیگران"!

و برای جویندگان حقیقت، چه سندی معتبرتر از این که در کتاب ۱۰۰۰ صفحه ای که شورای عالی قضائی بر ضد بنی صدر و دوستان و همکاران او منتشر شده است، کلمه ای از متن این اعلام جرم نیامده است؟ یکی دو جا هم که به اشاره از آن سخن رفته، بدان عنوان "شکایت بنی صدر از شهید رجائی" را داده اند. بدون اینکه بگویند موضوع این شکایت چیست؟! جالب تر اینکه یکجا موسوی اردبیلی توضیح می دهد که چرا مانع رسیدگی به "شکایت" شده است: می گویند: چون از بنی صدر شکایت شده بود و او هم از رجائی شکایت کرده بود، او شکایت خود را از رجائی پس گرفت تا شکایت از او به خود انتشار داده است و در نامه اعتراض کرده ام که چرا اعلام جرم را از بازپرس گرفته و به هیات سه نفری داده است؟ و نوشته ام کار او جرم و قابل تعقیب است. این دورغ ماهیت دستگاه قضائی استبداد توتالیتر را بخوبی آشکار می کند و نشان می دهد تا چه اندازه از طرح مسئله سازش پنهانی می ترسیده اند. و گر نه کسی هم که از مسائل قضائی اطلاع نداشته باشد، می داند که شرط رسیدگی نکردن به شکایت از رئیس جمهوری، چشم پوشیدن از رسیدگی قضائی به جرمی بدان اهمیت نیست.

بهر رو، در صفحات ۳۷۸ و ۳۷۹ کتاب، نوشته اند:



« پس از خاتمه کار مسئله گروگانگیری، بهانه جدیدی به دست بنی صدر افتاده بود که تا آخرین ساعات زمامداری خویش، نیز دست از آن بر نداشت. چنانکه خواهد آمد، در همین زمانی که ستاره زندگی سیاسی بنی صدر در حال افول بود، طی نامه مفصلی به مجلس، گروگانگیری را پیش کشید و دولت را متهم به اختلاس و حیف و میل اموال عمومی نمود. بنی صدر معتقد بود که :

۱- ریاست جمهوری در جریان حل و فصل مسئله گروگانها قرار نداشته است.

۲- اقدام نهائی دولت منطبق با مصوبه مجلس نبوده است.

۳- در نتیجه کار مبالغه‌آمیزی از سپرده‌های ایران بر باد رفته است.

۴- دولت اصل ۱۲۵ قانون اساسی را در آزادی گروگانها مورد ملاحظه قرار نداده است. بنی صدر هر جا رسید و هر فرصتی را بدست آورد، حل مسئله گروگانگیری را مانند چماق بر سر دولت فرود آورد.»

بدینسان ملاحظه می شود که به رغم چاپ نام رئیس جمهوری به دادستان دیوان کشور، نه کلمه ای از اعلام جرم و نه کلمه ای از سازش بهشتی-رفسنجانی با ریگان - بوش، نیابورده است. نامه به مجلس بعد از اعلام جرم ارسال شده است. در نامه غیر از نکات مورد اشاره کتاب، نکات اصلی دیگری وجود داشته اند که البته لازم ندیده اند به آنها اشاره ای نیز نکنند!...

آیا این رویه شورایی قضائی، این عالی ترین مقام قضائی "جمهوری اسلامی"، آنها در کتابی که چند سال بعد از کودتای ژوئن ۱۹۸۱ (خرداد ۱۳۶۰) منتشر کرده است، از هر سندی گویاتر و از هر برهانی قاطع تر بر وقوع این سازش نیست؟ شورایی قضائی در این کتاب، بطریق اولی از مراجعه بهزاد نبوی و رجائی به مجلس و هیات سه نفری برای جلوگیری از تعقیب قضائی اعلام جرم رئیس جمهوری، کلمه ای ن نوشته است!

\* وقتی اعلام جرم بعمل آمد، رجائی و بهزاد نبوی، سراسیمه به مجلس رفتند. رجائی به هر نماینده ای رسید گفت: بنی صدر کودتا کرده است! وقتی از او توضیح می خواستند که چگونه؟ می گفت: بر ضد نخست وزیر و وزیر مشاور بخاطر امضای قرارداد الجزیره، اعلام جرم کرده است! اما چطور یک اعلام جرم را می توان کودتا خواند؟ از نظر او کودتا بود بخاطر اینکه پای "امام" و رهبران حزب جمهوری اسلامی، بخصوص بهشتی و رفسنجانی، بمیان کشیده می شد و محکومیت آنها در دادگستری، یعنی تغییر رژیم! اما اگر سازشی که می ترسیدند در محاکمه طرح شود، در کار نبود، آنها چرا محکوم و برکنار می شدند؟ سخنان بهزاد نبوی در جلسه غیرعلنی مجلس پاسخ این پرسشها هستند:

در جلسه غیرعلنی مجلس که به تقاضای رجائی و بهزاد نبوی تشکیل شد، بهزاد نبوی به صراحت گفت: من و رجائی ماموران اجرا بودیم. قصد اصلی بنی صدر به محاکمه کشاندن امام خمینی و دیگر رهبران این نظام است! وی به تکرار گفت: اگر محاکمه در کار آید، ناچار به سراغ تصمیم گیرندگان خواهند رفت و ...

\* او و رجائی به هیات سه نفری مراجعه کردند که اگر اعلام جرم بنی صدر در دادگستری تعقیب قضائی بشود، دولت ساقط می گردد. به شخص خمینی مراجعه کردند. می دانستیم که اگر ضرورت رسیدگی به اعلام جرم، را پی در پی یادآور نشویم، به آسانی می توانند پرونده را بخوابانند. این بود که بعد از جلسه غیرعلنی مجلس، طی نامه ای، نوار سخنان بهزاد نبوی را از مجلس خواستیم. مجلس البته از دادن آن امتناع کرد. بدیهی بود که از اطلاع افکار عمومی بر محتوای سخنان امضاء کننده موافقتنامه الجزیره می ترسید. نامه به مجلس، در پی سخنان بهزاد نبوی در جلسه غیرعلنی و بعثت آن اظهارات بود.

تنها سخن راستی که در کتاب آمده، این سخن است که بنی صدر تا آخرین لحظه زمامداری از افشای این خیانت و اصرار بر تعقیب قضائی آن، دست بر نداشت. وقتی که کودتای ژوئن ۱۹۸۱ (خرداد ۱۳۶۰) واقع شد و به خارج آمد، گفتیم که برای افشای روابط ریگانسیم با خمینسیم آمده ام.

بهر رو، وقتی خمینی دید که به بحث آزاد دعوت کرده ام و قصد دارم اعلام جرم کنم، در ۱۶ مارس ۱۹۸۱ (۲۵ اسفند ۱۳۵۹)، طرفین را در خانه خود پذیرفت. گفتگوهای این جلسه را در خیانت به امید آورده ام. تکرار این جمله خمینی در اینجا، جا دارد: او گفت: می خواهید بروید در تلویزیون بحث آزاد کنید و یکدیگر را در برابر دنیا مفتضح نمائید طوری که دنیا بگوید تمامی مسئولان این رژیم فاسدند؟ به او پاسخ دادم خیر می خواهیم دنیا بداند که تنها جمعی از مسئولان فاسدند و ایران عصر انقلاب، فاسدان را تحمل نمی کند. باری همانطور که در بالا آوردم، بهشتی و رفسنجانی پیشنهاد کردند یک طرف بماند و یک طرف برود.

اما خمینی موافق بود که فرماندهی کل قوا در دست رئیس جمهوری باقی بماند. فرزند او نیز سخت پافشاری می کرد. موسوی اردبیلی و مهندس بازرگان نیز با این امر موافق بودند. در عوض مقرر کرد که نه رئیس جمهوری و نه "دیگران" (یعنی

گروه بهشتی - رفسنجانی) در اجتماعات عمومی سخنرانی نکنند! و یک هیات سه نفری به موارد نقض متارکه سیاسی رسیدگی کند. این همان هیات است که در بالا از آن سخن بمیان آوردم. آیا معنی این تصمیم خمینی این بود که او در کم و کیف سازش بهشتی - رفسنجانی با ریگان - بوش، تمام و کمال شرکت نداشته است؟ آیا هنوز موقع را برای برکناری بنی صدر مقتضی نمی دیده است؟

\* در ۴ مارس ۱۹۱۸، (۱۴ اسفند ۱۳۵۹) بمناسبت سالروز مرگ مصدق، در دانشگاه صحبت کردم. آن روز افراد " کمیته انقلاب " و چماقداران را آماده کرده و تحت فرماندهی دو سه "نماینده مجلس" به دانشگاه آورده بودند. یک گروه ترور نیز برای کشتن بنی صدر فرستاده بودند. توطئه آنها شکست خورد. هم افراد کمیته شناسائی و کارتهاشان به جمعیت نشان داده شدند و هم گروه ترور خود را معرفی کردند. اما باز بجای تعقیب آنها، بهشتی رئیس جمهوری را به محاکمه تهدید کرد! در کتاب ۱۰۰۰ صفحه ای، شورایعالی قضائی به ستایش حمله کنندگان به جمعیت پرداخته و نوشته است آنها به وظیفه انقلابی خود عمل می کرده اند !!

به بهانه این اجتماع و آنچه در آن رویداده بود، خمینی سخنرانی را بر دو طرف تحریم کرد!

\* اما بدیهی بود که با وجود سازش با ریگان - بوش، نمی توانستند متارکه را مراعات کنند و نکردند: دو لایحه قانونی به مجلس بردند. یکی برای تغییر رئیس بانک مرکزی و سلب دیگر اختیارات رئیس جمهوری، بخصوص در ارتش و دیگر نیروهای مسلح، و دیگری برای نصب وزیران بدون تصویب رئیس جمهوری. با اطلاعات و مدارکی که آورده ام و توضیحاتی که داده ام، آشکار می شود چرا با نصب وزیران خارجه و بازرگانی خارجی و دارائی و اقتصاد موافقت نمی کردم. در واقع، نمی خواستم کسانی وزیر این وزارتخانه ها بشوند که مطیع گروه بهشتی - رفسنجانی باشند و سازشهای آنها را عملی کنند.

چون این دو قانون نقض آشکار متارکه بود، از خمینی خواستم مانع تصویب آنها در مجلس بشود و طرف مقابل را به رعایت متارکه ملزم نماید. او قول داد چنین کند و نکرد. من اعلام کردم که اینگونه قوانین را مقدمه کارهایی می دانم که به زبان قطعی کشورند و امضاء نمی کنم. بحران با نخستین حمله صریح خمینی بر ضد رئیس جمهوری شدت گرفت.

\* پیش از آن، در ماه مه ۱۹۸۱ (اردیبهشت ۱۳۶۰)، اداره اطلاعات ارتش، گفتگوهای تنی چند از مسئولان سپاه پاسداران را ضبط کرده بود. این گفتگوها راجع بودند به طرح کشتن بنی صدر. باید او را برای بازدید از جبهه غرب دعوت می کردند و در آنجا او را به ترتیبی می کشتند که وانمود شود بر اثر تیراندازی قوای عراق کشته شده است. در این گفتگو نیز آمده بود که یک فقیه بر ضرورت کشتن بنی صدر فتوا داده است!

\* ما چاره را در این می دیدیم که با شتاب تمام جنگ را تمام کنیم. کسانی بودیم که هم از روی باور با جنگ مخالف بودیم و هم صلح را اصلی ترین وسیله خود در مبارزه با استبداد توتالیتری می دانستیم که تنها بر اثر ادامه جنگ قابل استقرار بود. کودتا واقع شد و جنگ ادامه یافت و امروز همه می دانند که نظر ما بر حق بوده است. می خواستیم جنگ در اولین فرصت تمام شود تا محلی برای عملی شدن سازش پنهانی بهشتی - رفسنجانی با ریگان - بوش نماند. این بود که توسط سکوتوره و رئیس جمهوری بنگلادش به صدام حسین پیام دادم که اگر می خواهد جنگ تمام شود، این روزها آخرین فرصتها هستند. و در آوریل ۱۹۸۱، هیاتی از چهار وزیر خارجه کشورهای غیر متعهد به ایران آمدند. پیشنهادی برای صلح آورده بودند. این پیشنهاد با مصالح ایران سازگار بود. یک پیروزی سیاسی مسلم برای ایران بود. شورایعالی دفاع آن را پذیرفت. در جلسه شورا، رجائی مخالف بود و می گفت اگر جنگ یک سال دیگر ادامه پیدا کند، کلی مسائل ما حل می شود! پیشنهاد را نزد خمینی بردم. گفت خوب است بهمین ترتیب صلح کنید اما اسمش را صلح نگذارید چون بسیاری با صلح مخالف هستند!

غیر از این پیشنهاد، فرماندهان ارتش طرحی تهیه کرده بودند که اگر عراق تن به صلح نداد، به اجرا بگذاریم. با اجرای این طرح، ظرف ۴ ماه، قوای متجاوز از خاک ایران رانده می شدند و زمینه ادامه جنگ از بین می رفت. بدیهی بود که با استقرار صلح، بنی صدر پیروزی بدست می آورد. سازش محرمانه با ریگان - بوش، انگیزه خود را که گرفتن اسلحه و ادامه جنگ بقصد استقرار استبداد "روحانیان" بود، از دست می داد. این بود که:

\* در ماه آوریل (فروردین ۱۳۶۰)، بهزاد نبوی و رجائی، بودجه ای به مجلس بردند. این بودجه را بر اساس فروش معادل ۳۵ میلیارد دلار نفت تنظیم کرده بودند. در کارنامه، بودجه را امریکائی توصیف کردم و نوشتم که مقصود خرید اسلحه و برآوردن انتظار امریکا درباره نفت است. کسانی که در ۲۲ اکتبر ۱۹۸۰ گفته بودند اسلحه امریکائی نمی خرند. حالا ۳۵ میلیارد دلار ارز

می خواستند تا بطور نامحدود اسلحه بخرند. هر کس می دانست که مقصود از این بودجه ادامه دادن به جنگ است. و بدیهی بود باید رئیس جمهوری مانع کار را بر می داشتند:

\* بهشتی و رفسنجانی گروهی را نزد خمینی بردند و به او گفتند امروز وضع بنی صدر در افکار عمومی چنان است که اگر تمامی روحانیت با او به مخالفت برخیزند، خرد می شوند. اگر پیش از آنکه او جنگ را تمام کند، دست بکار نشوید، بعد از استقرار صلح، از شما نیز دیگر کاری ساخته نخواهد شد. تمام زحمتی که برای ایجاد "حکومت ولایت فقیه" کشیده اید، برباد می رود!

لاهوتهی که از این ماجرا مطلع شده بود، نزد خمینی رفته به او گفته بود: این سه نفر، یعنی بهشتی و رفسنجانی و خامنه ای، عامل اصلی وضعیت بحرانی کشور هستند. بفرستید در میان مردم تحقیق کنند تا بدانید میزان نفرت مردم از آنها تا چه حد است. خمینی پاسخ داده بود برای این سه نفر فکری خواهد کرد اما او باید این را بداند که اگر ۵۰ هزار نفر هم اعدام شوند، باید حکومت روحانیان برقرار شود. ریشه همه بدبختی ها که بر سر کشور و انقلاب ایران آمد و مایه ادامه جنگ شد، این باور نادرست بود.

\* چون خمینی سخنرانی را ممنوع کرده بود، روش جدیدی را برای فعال کردن مردم در دفاع از آزادیپشان بکار بردم. در میان مردم حاضر می شدم و می گذاشتم مردم، خود سخن بگویند. این تجربه، بطور کامل موفق شد. مردم با شعارها که می دادند سخنها که بطور خود جوش می گفتند و کوششی که برای درک واقعیت امور بکار می بردند، رشد خود را برای زندگی در آزادی و دمکراسی نشان می دادند. این تجربه موفق و تاخیری که در اجرای سازش محرمانه با ریگان - بوش شده بود، رهبری حزب جمهوری اسلامی را ناگزیر کرد به کودتای خرنده شتاب ببخشند. در ۱۶ ژوئن ۱۹۸۱ (۲۵ خرداد ۱۳۶۰)، خمینی در نطقی که با منتهای عصانیت کرد، گفت: اگر ۳۵ میلیون نفر بگوید بله من می گویم نه! بدینسان بر خلاف اراده ۳۵ میلیون جمعیت ایران، وارد عمل شد.

خمینی ساعت ۱۰ شب می خوابد. در ساعت ۱۱ و ۳۰ دقیقه، رادیو اطلاعیه او را خواند: آقای ابوالحسن بنی صدر از فرماندهی کل قوا برکنار شد!

\* فردای "عزل"، ۹ ژوئن ۱۹۸۱ (۱۸ خرداد ۱۳۶۰)، چهار وزیر خارجه کشورهای غیر متعهد باید به ایران می آمدند. گفته بودند که از عراق جواب موافق گرفته اند. پیش از صدور "فرمان" عزل به این وزراء اطلاع داده بودند که سفر خود را به تاخیر بیناندازند و همانطور که می دانیم دیگر هرگز نیامدند!! معنای عزل، یک شب پیش از آمدن این هیات، روشن بود: جنگ باید ادامه می یافت و بنابراین، بنی صدر باید می رفت. حالا دیگر بر ما مسلم بود که به برکناری از ریاست جمهوری نیز اکتفا نخواهند کرد و مرا خواهند کشت. در اعلامیه ۲۲ خرداد درباره ادامه جنگ تا شکست و پیشنهاد چهار وزیر خارجه، این هشدار را دادم:

« ب - جنگ تحمیلی در صورت طولانی شدن، به فرسودگی کامل نیروهای ایران و عراق می انجامد و در خاورمیانه، زمینه اجرای برنامه امریکا فراهم می گردد و همانطور که در جریان گروگانگیری ملاحظه کردید، ناچار به شرایط ننگین تن خواهند داد. همانطور که بیمی بخود راه ندادند و روزی گفتند تا گروگانها در دست ما است، گلوگاه امپریالیسم امریکا در دست ما است و وقتی تسلیم شدند، گفتند گروگانها جنس بنجل بودند و امریکا نمی خواست و مجبور شدیم از سر بازشان کنیم، خواهند گفت چاره نداشتیم جز اینکه به شرایط تسلیم شویم.

مردم بدانید چهار وزیر خارجه آمدند و پیشنهاد کردند قوای عراق به داخل عراق عقب نشینی کنند و مقداری هم از مرز فاصله بگیرند و از هر دو طرف حریمی غیرنظامی بوجود بیاید و بعد موارد اختلاف از طریق سیاسی حل گردند. ما از آنها خواستیم نقشه بیاورند و روی نقشه پیشنهاد خود را برای ما روشن بگردانند. قرار بود ۱۸ خرداد بیابند که با ملاحظه وضع کشور منصرف شدند. از ابتدای جنگ باین سو، امروز وضعیت نظامی ما بهترین وضعیت است. عقیده اینجانب این بود که اگر ما را بحال خود بگذارند، با چند پیروزی چشمگیر، ما نه تنها پیروزی نظامی بدست می آوریم، بلکه نقشه های امریکا را در همه منطقه بر هم می ریزیم و می توانیم عصر سوم را در تاریخ آغاز کنیم ... هستیم و می بینیم که این وضع چگونه تحول خواهد کرد.»

خمینی، در قبول صلح، همان معنایی را بکار برد که در اعلامیه ۲۲ خرداد ۱۳۶۰، بکار برده ام: آبروی خود را با خدا معامله کرد و با آنکه قبول قطعنامه از سر کشیدن جام زهر بدتر بود، چاره نداشتند جز اینکه آن را قبول کنند! یکسانی عمل خمینی با پیش بینی ۸ سال پیش، حتی در معنی و عبارت، درست عبرت زمان است. شهادت بی خدشه زمان و انتقام علم و ایمان از جهل و زورمداری و آزادی از استبداد است.

\* در ۱۸ خرداد به تهران آمدم، با مشاوران و دوستان خود، جلسه ای ترتیب دادم. در این جلسه گفتیم که خمینیسم دم خود را به دم ریگانسیم گره زد. نقشه ای سه ماده ای که بیانگر سیاست امریکا در قبال انقلاب ایران است، مو به مو به اجرا گذاشته خواهد شد: جنگ ادامه خواهد یافت و اقتصاد ایران، تا حاکمیت مطلق امریکا بر بازار نفت، سیر انحطاط خود را تا فلج کامل ادامه خواهد داد. کاری خواهند کرد که انقلاب اسلامی هم به مهارشان درآید و هم به مترسکی برای سرکوب جنبش های ملت های دیگر بدل شود. تصمیم به مقاومت گرفتیم. کتاب ۱۰۰۰ صفحه ای "شورای عالی قضایی"، این گفته مرا از "بازرسی" شهید نواب در صفحه ۷۳۲، آورده است.

\* وقتی خمینی در ۲۵ خرداد گفت اگر ۳۵ میلیون بگویند بله من می گویم نه، تلگرامی برای او فرستادم و به مخفی گاه رفتم. از مخفی گاه نواری برایش فرستادم. او را قسم دادم: گوش ندادی و مرا قربانی جنگ کردی بیا خودت و کشور را قربانی مکن. اینها خائن هستند. جنگ داخلی راه نیانداز و ...

روزی به خمینی گفتیم از امریکا نباید ترسید و در برابر امریکا یک قدم نیز نباید عقب نشست. زیرا ده قدم جلو خواهد آمد. آن روز این سخن را تصدیق کرد و این گفتگو را در کارنامه آورده ام. و امروز؟....  
\* - و اینها تمام مدارک و دلایل نیستند. بخاطر حفظ جان اشخاص و ... دنباله کار در عهده دستگاه های تحقیق قوه مقننه و قضائیه شما (کنگره امریکا) قرار می گیرد.

توضیح: شرحی را که خواندید، به تقاضای کمیسیون تحقیق کنگره امریکا که به ماجرای ایران گیت و اکتبر سورپرایز رسیدگی می کرد، بفارسی نوشته ام و فرستاده ام. این واقعیت ها رادر کتاب "توطئه آیت الله ها" نیز باز آورده ام. این کتاب به انگلیسی در اردیبهشت ۱۳۷۰ (آوریل ۱۹۹۱)، در آمریکا، تحت عنوان

**My turn to speak, Iran, the Revolution and Secret Deals with U.S**

منتشر شد

ضمیمه یک:

مجلس چسان کار رسیدگی به مسئله گروگانها را به تاخیر می انداخت، تشکیل کمیسیون رسیدگی با سازش پنهانی در اکتبر ۱۹۸۰ از سوی کنگره و ...:

مجلس اول چسان کار رسیدگی و حل مسئله گروگانها را به تاخیر می انداخت؟

نامه قطب زاده به مجلس در ۲۷ مرداد ۱۳۵۹ برابر ۱۷ اوت ۱۹۸۰:

نامه قطب زاده به مجلس طولانی است و در آن، اشکال گوناگون برخورد با این مسئله، موضوع ارزیابی واقع شده است. کلام اصلی را در پاراگراف آخر نوشته است:

« نکته دیگر آنکه ما اطلاع داریم که حزب جمهوریخواه امریکا برای موفقیت در مبارزات انتخاباتی دور آینده، سخت می کوشد که حل مسئله گروگانها به بعد از انتخابات امریکا موکول شود. و واضح است که در چنین صورتی، تا چهار سال آینده، هر موقع که این مسئله حل شود، ما در جهت خواست حزب جمهوریخواه امریکا عمل کرده ایم.»

این نامه در مجلس سانسور می شود. در ۲۰ شهریور برابر ۱۱ سپتامبر، انقلاب اسلامی نامه را منتشر می کند. یعنی زمانی که خمینی به بنی صدر قول می دهد مانع حل مشکل از راه سازش پنهانی با ریگان و بوش بشود. در روزهای پیش از این، صادق طباطبائی را بدون اطلاع بنی صدر، از طریق حکومت آلمان، مامور گفتگو با دستگاه کارتر می کند. پس از آنکه طباطبائی از طریق سفیر آلمان در تهران با مقامات امریکائی تماس می گیرد و بر سر چهار شرط با امریکا توافق می کند، خمینی در ۲۲ شهریور برابر ۱۲ سپتامبر، ۴ شرط "ایران" را برای حل مشکل گروگانها اعلان می کند. پس از اعلان ۴ شرط، رجائی را احضار می کند و به او دستور می دهد مسئله گروگانها را هر چه زودتر حل کنید. و او به مجلس نامه می نویسد که: امام فرموده اند مشکل گروگانها را باید زودتر حل کنیم. بنابراین می شود که مسئله از لحاظ مجلس و حکومت تا ۲۷ شهریور حل شود. طباطبائی به کریستوفر اطلاع می دهد، قرار است تا اواخر ماه، مجلس کار را تمام کند. با وجود این،

اولین جلسه مجلس که مسئله گروگانها را موضوع گفتگو قرار می دهد و تشکیل کمیسیون:

اولین جلسه ای که مجلس به مذاکره درباره مشکل گروگانها می پردازد، جلسه ۵۴، در ۷ مهرماه برابر ۲۷ سپتامبر است! مذاکرات نیمه تمام می ماند.

در جلسه ۵۵ که روز بعد، ۸ مهر برابر ۲۸ سپتامبر تشکیل می شود، مذاکرات از سر گرفته می شود. مذاکرات در اطراف این سؤال است که آیا مجلس خود باید کار حل مشکل را بر عهده بگیرد یا نه؟ پاسخ مجلس به این پرسش این می شود که مجلس مقام اجرائی نیست و رأی می دهد که « ما با شیطان بزرگ مذاکره نمی کنیم ». ما فقط شرایط را معین می کنیم.

در این جلسه، رفسنجانی در مقام رئیس مجلس، اصرار می ورزد که تعیین شرائط کافی نیست. مجلس باید قدم دیگری نیز بردارد. اما وقتی بنا بر تصمیم گرفتن می شود، تعیین شرائط را بر عهده کمیسیون می نهند و بنا را بر انتخاب اعضای کمیسیون می گذارند. بدینقرار، بجای آنکه شرائط را معین کنند و حکومت را مامور کنند بر اساس شرائط با حکومت امریکا مشکل را حل کند، به انتخاب اعضای کمیسیون مامور حل مسئله گروگانها می پردازند.

در این جلسه، کسانی مانند مهندس بازرگان و مهندس سحابی و سلامتیان و دکتر سامی نیز از سوی برخی از نمایندگان نامزد عضویت در کمیسیون می شوند. اما اینان، به اتفاق اعلان انصراف از نامزدی می کنند. تشکیل کمیسیون را عملی برای به تاخیر انداختن حل مسئله گروگانها می دانسته اند.

رئیس بدون اینکه ببیند جلسه اکثریت و رسمیت دارد یا خیر، اعلان رأی می کند. به او تذکر می دهند حد نصاب برای رسمیت جلسه معین نیست و معلوم نیست اکثریت برای تشکیل جلسه وجود دارد یا ندارد. او گوش نمی کند و رأی می گیرد. پس از اخذ آراء، اعلان می کند که ۱۵۷ نفر در دادن رأی شرکت کرده اند و اشخاص زیر رأی آورده اند:

۱- محمد موسوی خوئینیها، ۱۱۴ رأی. و ۲- سیدعلی خامنه ای، ۹۴ رأی. و ۳- محمد یزدی، ۸۷ رأی. و ۴- علی اکبر پرورش، ۸۵ رأی. و ۵- سید محمد خامنه ای، ۵۹ رأی. و ۶- بجنوردی، ۵۶ رأی. و ۷- علی اکبر ناطق نوری، ۵۰ رأی.

در جلسه ۵۶ مجلس که در ۱۵ مهر، برابر ۱۵ اکتبر، تشکیل می شود، نمایندگانی که می دانسته اند موافقان سازش پنهانی، نمی خواهند بگذارند کمیسیون با شتاب شرائط را معین کند، اصرار می ورزند که کمیسیون و مجلس باید با شتاب تمام مشکل را حل کنند. رفسنجانی و همدستان او نیز به استناد دستور خمینی که مسئله باید بفوریت حل شود، با این نظر، در ظاهر، موافقت نشان می دهند.

توضیح: در این ایام، محمد منتظری در ستاد ارتش نزد اینجانب می آید. از او می پرسیم: با آنکه قرار شد مجلس با فوریت مسئله گروگانها را حل کند، چرا انجام کار را به تأخیر می اندازند؟ او پاسخ می گوید مجلس مانده است که چه کند؟ چرا ساخت و ساخت را حزب جمهوری بکند و بدنامیش برای مجلس بماند؟ در پاسخ او می گویم: تأخیر کردن به دلخواه سازش کنندگان است. اگر می خواهید بدنامیش برای مجلس نماند، در حل مشکل با مقامات رسمی امریکا شتاب کنید.

همانروز گفتگوهای خود را با محمد منتظری به اطلاع خمینی می رسانم. خمینی از نو به رجائی و مجلس پیغام می دهد مسئله را با فوریت حل کنید. قرار می شود تا آخر شهریور، مجلس کاری را که در عهده او است، تمام کند. طباطبائی در دیدار با کریستوفر، به او اطلاع و وعده می دهد که قرار اینست که کار با فوریت انجام بگیرد.

با اینحال، مجلس موضوع گروگانها را مسکوت می گذارد. در دستور جلسات ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰، این مسئله گنجانده نمی شود. از ۲۰ مهر تا ۱۱ آبان، مجلس مسئله گروگانها را فراموش می کند:

در جلسه ۶۱، که در ۳۱ مهر، برابر ۲۱ اکتبر تشکیل می شود، آندسته از نمایندگان که از سازش پنهانی آگاه بوده اند می پرسند، چرا با وجود تصریح موکد خمینی به حل مسئله و با آنکه با وجود جنگ، حل آن اهمیت درجه اول دارد، نه مجلس و نه کمیسیون به مسئله گروگانها هیچ نپرداخته اند؟ با وجود این تذکر، رئیس مجلس اقدامی نمی کند.

در جلسه ۶۲، در ۴ آبان ۱۳۵۹، برابر ۲۴ اکتبر، تصویب ۴ شرط اعلان شده توسط خمینی، در دستور کار مجلس قرار می گیرد. بظاهر دیگر بهانه ای برای به تاخیر انداختن کار وجود ندارد. بهانه ای می تراشند: شمار زیادی از خبرنگاران خارجی در جلسه حضور پیدا می کنند. همین امر را بهانه می کنند. عده ای از نمایندگان می گویند چرا این خبرنگاران وقتی شهرهای ما را بمباران می کنند نمی روند ببینند و گزارش کنند. حالا که مسئله ۵۳ جاسوس امریکائی مطرح است، پیدایشان شده است. این نمایندگان پیشنهاد مسکوت گذاشتن گزارش کمیسیون را می کنند!

نمایندگانی که می دانسته اند، قصد از بهانه تراشیدن، آنهم این نوع بهانه، انداختن کار حل مسئله به بعد از انتخابات ریاست جمهوری امریکاست، بعنوان هشدار و انذار و اخطار، خاطر نشان می کنند این آخرین فرصت حل مشکل با دولتی در امریکا است که ممکن است بتوان از آن حقوق حقه ایران را گرفت. آنها که بهانه ای از این نوع می سازند که چرا شمار خبرنگاران زیاد است، قصد واقعی خود را مبنی بر حل مشکل در سود ریگان، بروز می دهند. متقابلاً نمایندگان بهانه تراش، اینان را متهم می کنند که شما می خواهید کار بنفع کارتر تمام شود. پاسخ می شنوند ما می خواهیم کار بسود ایران تمام شود. در این وقت، باز رفسنجانی مداخله می کند و می گوید: ما بحث مسئله گروگانها را در جلسه غیرعلنی می کنیم. در نتیجه، در این جلسه نیز برای تصویب شرائط، رأی گرفته نمی شود.

در ۵ آبان، برابر با ۲۵ اکتبر، جلسه غیرعلنی مجلس تشکیل می شود. رجائی و بهزاد نبوی می گویند: امام فرموده است تکلیف مسئله گروگانها را هر چه زودتر معین کنید. در این جلسه، هم آنها که در آغاز، تشکیل کمیسیون را برای تصویب شرائط و مباشرت در حل گروگانها، لازم می دانستند، حالا دیگر مخالف آن می شوند که کمیسیون هر کار می خواهد بکند! بنا می شود مجلس شرائط چهارگانه را تصویب کند و حکومت بر اساس آن مسئله را با نظارت کمیسیون حل کند.

با اینحال، رفسنجانی نه آن روز بعد از جلسه غیرعلنی، جلسه علنی تشکیل می دهد و نه در روزهای بعد از آن، زمینه رأی گرفتن برای تصویب شرائط را آماده می کند. نمایندگانی که نمی خواسته اند پیش از انتخابات ریاست جمهوری امریکا، مجالی برای حل مشکل با حکومت کارتر باقی بماند. مجلس را از اکثریت می اندازند.

در جلسه ۶۳ مجلس که در ۱۱ آبان برابر با ۲ نوامبر ۱۹۸۰، تشکیل می شود، نمایندگانی که از سازش پنهانی با ریگان و بوش آگاه بوده اند و اعتراض می کنند که چرا رسیدگی به این مسئله را به هر بهانه، به تاخیر انداختید؟ حمیدی، یکی از نمایندگان، می گوید: بنا بود مسئله در ۲۷ شهریور (۱۸ سپتامبر) حل بشود. علت این تاخیر چیست؟

در این جلسه، درباره ۴ شرط مذاکره می شود. پیشنهادهای اصلاحی، از جمله این پیشنهاد که امریکا باید قطعات یدکی و اسلحه توقیف شده ایران را برابر پیشنهادی که کارتر خود داده بود، به ایران مسترد کند، و باید تمام پولهای ایران را از توقیف خارج کند تسلیم مجلس می شود. اما اینبار، گروه سازش کنندگان می گویند: «مجلس نباید در ۴ شرط دخل و تصرف کند» و باید همان ۴ شرط را تصویب کند که "امام معین فرموده اند!!" پیشنهاد کنندگان می پرسند پس چرا این حرف را روز اول نزدیک و این رأی را آن روز ندادید؟ واضح بود که رفسنجانی نمی خواسته است شرط تحویل اسلحه و قطعات یدکی و خارج شدن پولها از توقیف گنجانده شوند.

بهر رو، در این جلسه رأی می گیرند و مجلس به ۴ شرط، رأی می دهد. با علم به اینکه دیگر تا انتخابات ریاست جمهوری امریکا فرصتی که در آن بتوان مسئله را با حکومت امریکا حل کرد، باقی نیست.

سخنی از رفسنجانی که در تاریخ می ماند:

در جلسه ۱۳ آبان ۱۳۵۹، برابر ۴ نوامبر ۱۹۸۰، روز انتخابات ریاست جمهوری امریکا، رفسنجانی جمله ای گفت که از صد دلیل و مدرک، دلیل تر و مدرک تر است. او گفت:

« در آینده به ما خواهند گفت شما باعث انتخاب ریگان شدید.»

اما هنوز نتایج انتخابات امریکا اعلان نشده بود. پس می دانست او و همدستانش چه کرده اند. چرا جز او کسی این حرف را نزد؟ چرا نظیر این حرف را بهشتی در جلسه شورای انقلاب، که در خانه مهدوی کنی تشکیل شده بود، زد؟ او از بنی صدر خواست نامه ای را امضاء کند و به او بدهد که اگر مشکل گروگانها را حل کردند، او حق اعتراض و حتی انتقاد نداشته باشد. او نیز می دانست چه می خواهند بکنند.

اما قطب زاده، در ۲۷ مرداد به مجلس نوشته بود که حزب جمهوریخواه سخت می کوشد از حل مشکل گروگانها تا پیش از انتخابات ریاست جمهوری امریکا جلوگیری کند. پس اگر او نمی خواست در آینده بگویند « شما باعث انتخاب ریگان شدید»، نمی باید به ترتیب بالا، کار حل مشکل را تا انتخابات امریکا به تاخیر بیندازد. بخصوص که:

یک روز پیش از آن، در ۱۲ آبان، در مجلسی که با وجود توافق میان طباطبائی و کریستوفر درباره دادن اسلحه و قطعات یدکی به ایران، حاضر نشده بود آن را در شمار شرطها بیاورد، تقاضای عزل بنی صدر را از فرماندهی کل قوا به امضای نمایندگان می رسانند. می خواهند همزمان با انتخاب ریگان، موانع سازشهای پنهانی را از سر راه بردارند. در همان روز ۱۳ آبان، بنی صدر در کارنامه می نویسد:

« دوباره از تهران اطلاع دادند که عده ای قصد گشودن جبهه جنگ سیاسی - روانی را دارند و سخت مشغولند که مطابق معمول "خوارج"، تقصیری را که خود کرده اند، به گردن کسی بگذارند که با وجود این تقصیرها و در وضعیتی سخت خطرناک، مسئولیت را بعهده گرفته است و شب و روز با به خطر انداختن همه چیز خود، دارد تلاش می کند. (صحبت درباره تقاضای عزل بنی صدر از خمینی است)

تا دیرگاه، ما وقت را به مباحث نظامی گذراندیم و فرصتی نماند که من درباره این بازیها فکر بکنم. بعد نشستم و مقداری در این زمینه ها فکر کردم. گذشته ای که ما را به اینجا رسانده است و مسئولیت تغییر روانشناسی جامعه امریکائی را به خشونت و مداخله جوئی، بر عهده بگیریم و آنچه کرده ایم و آنچه کرده اند و کار را به اینجا رسانده اند، جریانی است که امروز نتیجه خود را ببار می آورد و گمان من اینست که ریگان نه بعنوان جمهوریخواه در برابر دمکرات، بلکه بعنوان بیانگر تغییر روانشناسی جامعه امریکائی، انتخاب می شود. چند روز پیش تر، به دوستان گفته بودم که تصمیم درباره گروگانها در زمانی و به صورتی اتخاذ شده است که به سود کارتر موثر نخواهد شد، بلکه به زیان او موثر خواهد شد و گمان می کنم این نظر من که مستند به تجربه طولانی من در روحیه و روانشناسی غریبها، بلحاظ اقامت در آنجاها و مطالعه ام در این زمینه هاست، درست از آب در می آید.»

و تا این تاریخ، هیچکس خبر از سازش پنهانی، نه در ایران و نه در غرب، نداده بود. و هنوز تصمیمی نیز گرفته نشده بود. تنها دو روز پیش از آن، مجلس ۴ شرط را تصویب کرده بود. موافقتنامه الجزیره، بعدها، در دی ۱۳۵۹ برابر ژانویه ۱۹۸۱ امضاء شد. بدینسان، بنی صدر، چند روز پیش از انتخابات امریکا، یعنی بعد از ۲۲ اکتبر که سازش پنهانی در پاریس بعمل آمده بود، با دوستان و مشاوران خود جلسه کرده و درباره این سازش پنهانی و چه باید کرد؟ با آنها شور کرده بود.

و نیز رفسنجانی که نه آن روز و نه آن وقت که موافقتنامه الجزیره امضاء شد توضیح نداد که چرا این اولین بار و تا این زمان آخرین بار است که گروگانها را آزاد می کنند و بجای گرفتن امتیاز مالی و غیر آن، اسلحه و مهمات توقیف شده ایران را آزاد نکردند؟ پولهای ایران را از توقیف خارج نکردند؟ و گذاشتند کارتر ایران را مجازات مالی سخت بکند یعنی چند میلیارد دلار ثروت ایران را برآید؟ آیا دلیلی غیر از این داشت که آنها می خواستند قدرت را به انحصار از آن خود کنند؟ می دانستند نمی توان ملتی را که با وجود ۱۰۸ نامزد ریاست جمهوری و با وجود مخالفت لجوجانه ملاتاریا، یکی را با ۷۶ درصد آراء به ریاست جمهوری انتخاب می کند، لایق دمکراسی نشمرد. می خواستند در سایه جنگ، کودتا کنند. بقول ریگان "تغییر رژیم" بدهند. پس لازم بود اسلحه و پول بدست بنی صدر نیفتد. او را که برداشتنند، به استناد "قول و قرار بر پله های مرمرین" از دستگاه ریگان اسلحه بگیرند و جنگ را تا استقرار استبداد، ادامه بدهند.

هیچ سند و مدرکی محکم تر از این چشم پوشی خائنانه از اسلحه و پول ایران، در زمانی که ایران در جنگ بود، بر انجام این سازشهای پنهانی نمی توان سراغ کرد.

ضمیمه دو:

## نامه از ابوالحسن بنی صدر به خمینی

### بسمه تعالی

معروض می دارم:

نامه ای به رئیس مجلس نوشته ام که رونوشت آن را بنظر عالی می رسانم. از نظر نظامی، وضع بهتر از روزی است که بخدمت رسیده بودیم:

- هم اکنون در جبهه خوزستان ۳۳۵ تانک داریم که ۳ برابر روز شروع جنگ است و تا ۲۰ روز دیگر به ۴۵۰ بلکه ۵۰۰ خواهیم رساند.

- کار بازسازی لشکر خوزستان و کرمانشاه را شروع کرده ایم.

- در جبهه آبادان از هر جای کشور که ممکن بود قوا آورده ایم و امروز صبح مسئول نظامی آن شهر می گفت وضع تثبیت شده و میزان نیروی هوائی آن جبهه را دو برابر کرده ایم.

اینها همه فوق العاده است و نتیجه تغییر روحیه است اما، با کمال تاسف عده ای مشغولند که روحیه را از نو تخریب کنند و کشور را به نابودی سوق دهند.

پدر!

بخدا قسم اینجانب هم روش علمی برای ارزیابی و پیش بینی دارم و هم اهل توکل هستم یعنی، غرض و مرض مانع ارزیابی صحیح و پیش بینی علمی امور نمی شود. بعرض رساندم و در چند نوبت که انتخاب ریگان بمعنی تغییر روانشناسی ملت امریکاست و برای بشریت خطرناک است. اینک روشن است که انتخاب او درست به همین معنی بوده است (۱). و لابد گزارش آقای شمس نماینده ما در امریکا را بعرض رسانده اند که آقای کیسینجر چه خوابی برای خوزستان دیده است (۱).

با توجه به واقعیت بالا، آنچه دیروز انجام گرفته است (۲) را ساده تلقی نمی کنم. عده ای دارند در همان جهت عمل می کنند و جداً و قطعاً برای موجودیت کشور خطر بوجود می آورند. مطلب را دراز نمی کنم:

۱- اینجانب نه تنها بانی و مسبب این وضع نبوده ام بلکه، با تمام قدرت کوشیده ام از آن جلوگیری کنم و بعد از خدا، شما بهترین شاهد صادق این مطلب هستید.

۲- در حال حاضر این عده با جنگ اعصابی که براه انداخته اند، وضع را غیر قابل تغییر می گردانند و این آخرین ضربه ای است که به اساس موجودیت ما وارد می سازند.

۳- اینجانب اصرار ندارم شما قبول بفرمائید هیچکس در حال حاضر نمی تواند جایگزین اینجانب در کاری که می کنم بشود. همانطور که در نامه قبلی عرض کردم اگر جنگ تمام شده بود با توجه به بن بست که وجود دارد حتماً استعفاء می دادم اما در حال حاضر تضعیف موقعیت رئیس جمهوری به تزلزل قطعی روحیه نیروهای مسلح و سقوط کشور می انجامد و بنظر اینجانب این بازیها از روی آگاهی باین واقعیت انجام می گیرد.

با اینحال تصمیم را به عهده شما می گذارم. اگر فکر می فرمائید بهتر است اینجانب در کار نباشم فوراً کنار می روم. اما اگر قبول می فرمائید که ارزیابی اینجانب از وضع درست است:

- این آقایان نه براه می آینده و نه دست از بازیهای قدرت بر می دارند و با آنکه مسبب وضع فعلی هستند، دست از طلبکاری و بازی با سرنوشت کشور بر نمی دارند.

- روانشناسی مردم ما نیز سرعت دارد تغییر می کند. تظاهرات دیروز (۳) بهترین نشانه این تغییر است. این تغییر، روز بروز سریع تر می شود و بر خطر خارجی صدچندان می افزاید.

- اینجانب با وجود سختی وضع تعهد می کنم:



پیروزی در جنگ را بدست آورم. تعهد می کنم در هر جا تا آخرین نفس مقاومت کنم. ممکن است مقاومت در این محل یا آن محل به نتیجه نیانجامد، اما با توجه به روند کار و بسیج امکانات و نتایجی که به بار آورده است، موقعیت طوری است که می توانیم نیروهای بیشتری وارد کار کنیم و موفقیت در جنگ محتمل است. اگر هم عوامل خارجی و داخلی به زیان تغییر کنند، باز موفقیت اینجانب طوری است که می توانم امیدوار باشم که مردم یکپارچه وضع را تحمل کنند و آماده جنگ بگردند.

بشرط آنکه:

تضعیف روحیه نکنند و جبهه جنگ روانی و سیاسی بوجود نیاورند.  
اختیار داشته باشم و یک دولت قوی برای تدارک جنگ بکار شود.  
و خصوصاً باید یک وزیر خارجه با تدبیر و قوی داشته باشیم  
اگر این عرایض مسموع واقع شد و لازم تشخیص فرمودید، بفرمائید می آیم بحضور تا هر طور مصلحت دیدید عمل کنم.  
فرزند شما ابوالحسن بنی صدر

۵۹/۸/۱۴

توضیح: (۱) - بنا بر گزارش مورد اشاره، کیسینجر می گفت امریکا نمی تواند دو ژاپن را در آسیا تحمل کند، طرحی تهیه کرده بود که بنا بر آن از جمله خوزستان از ایران جدا می شد و به فلسطینها واگذار می شد تا هم مشکل فلسطین حل شود و هم ایران ژاپن دوم نشود!

(۲) - تا این لحظه، جز طرحی که روز پیش از نوشتن این نامه که روز انتخابات ریاست جمهوری امریکا بود، "انجام نگرفته" بود. در ۱۳ آبان به تحریک کسانی که بر پله های مرمرین با ریگان و بوش قول و قرار گذارده بودند، گروهی از "نمایندگان مجلس" نامه ای خطاب به آقای خمینی را امضاء کردند و در آن تقاضای برکناری رئیس جمهوری را از فرماندهی کل قوا کردند. بدینسان می خواستند بدون فوت وقت تمامی شرائط اجرای فوری توافقهای محرمانه را فراهم آورند.

(۳) - در ۱۳ آبان، بدنبال اصابت موشک عراقی به دزفول، مردم شهر تظاهراتی براه انداختند و شعار مرگ بر خمینی نیز دادند.